

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190194

UNIVERSAL
LIBRARY

سید احمد علی . سید علی محمد . سید احمد علی . سید احمد علی

ایران شاه

پادشاه و پسر

نارنجی سهاجرت زرنشیدان بهند و سنان

تألیف

دورداود

ارسلان احمدی رات انجمن ررنسنان ارانی بهندی

حزبک روز و اردیبهشت ماه ۱۳۹۵ برد کردی

الجزی سید احمد علی . سید احمد علی . سید احمد علی . سید احمد علی . ۱۳۹۵

25th April 1925.

د دوست د اشنه مند عزيزم آفاق د همشاه
چي چي د واني ايراني بيار گردېد



تاریخ مهاجرت زرتشتیان به هند و سنان

بنام هر مزد بخشنده و پهلوان

چون تخت منبر هوا بر شود همه نام بودند و عمر شود
 نهم گردد این رنجهای دراز نشیمنی دراز است بدش فراز
 دم تخت و دم بهیم بدی نه شهر را خنجر هم نازبان راست بهر (۱)

در سال چهارم هجرت سپاه ایران در قادیسی از عربها شکست یافت درفش کاوه بدست دشمن افتاد سپهبد رستم فرخ راد بحاکم و خون خلات صفاریه تخت ماسانیان روی بخموشی نهاد رورکار سپاه ایران فرا رسید در شکست قادیسی کلدان پایتخت شاهنشاهی بدست سعدویاس در آمد در این رور قیوه کشور اردشیر بابکان گزیده دید که بنور هم از آن آسیب سر بلند نمود دو سال پس از آن در بهار سال شانزدهم هجرت سردار عمر با شصت هزار عرب هلم کدان وارد پایتخت با شکوه تدفعون گردید در ایوان هداین در بارگاه پوشیروان بنام حایقم خطمه خوانده دست باراج سری گدج و اندوخته چهارصد ساله ماساندان گشود بد در چند سال بعد شکست فاحش ایرانیان و فتح القنوج عربها در نهاوند سران سر مملکت آناد و بزرگ ایران را میدان ناخست و ناز باریان صاحت فایع نهاوند نعمان بن معمر فرمان خلیفه عمر بن خطاب را در دست داشت که در تپه نمودن آئین ایران از بدج گونه ستم خود داری نکند (۲) شاهشاه جوان یزدگرد سوم آخرین پادشاه خسرو بروین هنگام ده سال سرگشته گرد کشور برآکده و بریشان خویش همیگشت از کوشش فراوان خویش سود ندیده نا امید یاری همسایگان سری مرو شقاقت نا آئیم در سال بدست و هم هجرت بدست آسیدانی

(۱) فردوسی در نامه سپهبدان ایران رستم فرخ راد از قادیسیه بدوادرش

(۲) ماساندان پارتیان ص ۵

کشته شد و چشم ارتاج شهی بدوشید (۳) هرچند ایران پس از شاهنشاهی ناکام از آن عرب بود اما ایران بدان تن نزیر دار ندکین نقوانستند در داد در عدت بدستقر از صد سال در ایران زمین آتش جنگ روانه میکشید گروهی که نه تاب ستیزه خویدن و نه یارای برداختن جزیره مذکون داشت برای ناکاهاری آندن کهن سر بکوه ویدان بهاد در سالهای دراز کوههای خراسان بناگاه آوارگان بود تا آنکه آن سامان نیز بدکال دشمن در آمد و چارفرار نموده چندی در جزیره هرمز در خلدج فارس بسر بردند چون در آنجا هم دشمن امان نداد ایران وطن نبان خود را بدوود کشته رهسپار دیار بد شد

در خصوص مهاجرت ایرانیان هندوستان تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم مگر آنکه رساله مختصری در نظم فارسی نسبتاً قدیم مشهور مصمم سنجان دارای داستان مهاجرت است

سرایندگ آن موسوم است به بهمن کدهباد سر دسور هر مردیاز سنجانا (۴) از نو شدهای نارسیان چندن در میآید که بهمن کدهباد از خاندان معروف بسیار بزرگ و دانشمند بوده است

(۳) سال چهاردهم هجرت مطابق است با ۶۳۵ میلادی ابدان مد این دهست عربها در سال ۱۶ هجرت مطابق است با ۶۳۷ میلادی فتح بهاوند بقول پول هورن P. Horn در گریسیس جلد ۴ ص ۳۳۵ در سال ۶۴۰ ویا ۶۴۱ ویا ۶۴۲ میلادی میباشد کشته شدن یزدگرد سوم در سال ۲۹ هجرت مطابق ۶۵۱ میلادی است بقول نولدکه Noldeke در ترجمه تاریخی طبری ص ۴۳۵ یزدگرد سوم در ۶۵۱ ویا ۶۵۲ میلادی کشته شد

(۴) سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان الف در گجراتی مثل بی در عربی سببی است سنجانا یعنی کسکه منسوب بسنجان است مثل بغدادی و شیرازی بساار نارسیان نامم شهر خود در گجرات مسرور اند مانند واریاوا از واریاوا انگلیسریا از انگلستر دستور هر مردیاز سنجانا منسوب بسنجان گجرات است چنانچه قاصی ابوالحسن علی بن حسن السنجانی کسکه یافوت از او در معجم البلدان اسم میبرد منسوب بسنجان مرو است برنمایها در مدت اقامت خود در هندوستان شهره کور Saint John اسم داد

عمری پدر داراب هرمزدیار گرد آورنده روایت میباشد هم چنین با نوز و گامدین کم یکی از جمع کدخدگان روایت است نسبت دارد (۵) بقول خود سراینده در مدت دویست سال از آباء واحدان خود در نوساری گسرات مسکن دارند قصر سنجان از روی صفت نارسدان کم از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را ارسیند بسیف حفظ داشتند از زبان دستور دانا و بزرگی که سمت او صدای سراینده داشتند است ولی اسم او را نمیدانند برشته نظم کشیده شده در خرداد رور فروردینماه بهصد و شصت و نه یزد کردی (۹۶۹) مطابق هزار و شصت (۱۶۰۰) میلادی ۱۱۰۱ م پذیرفت قدیمیترین نسخه خطی قصر سنجان که الحال موجود است بدست خود پدر داراب پسر هرمزدیار پسر قوام الدین سرگینداد سنجایی گرد آورنده روایت مذکور در سال (۱۰۶۱) یزد کردی مطابق (۱۶۹۲) میلادی نوشته شده

(۵) روایت عبارت است از مسائل دینی بزرگان فارسی در قرون پیش نارسدان بدوستان رسولی دستورات نایران فرستاده از رزقشقیان دانسمندان آنچه در خصوص مراسم دینی کسب تکلیف مسمودند بآن پورستها و پاسکها اسم روایت داده منسوب بآن رسول مذکورده مثلاً میگفتند روایت پوشنگ نویمان در آخر قرن چهاردهم میلادی یکی از دولتمندان پارسندان بدی یکی از فضایی آنزمان را در سرزمین پوشنگ نویمان دستورات بسیاری نایران فرستاد مودد ایرانی شاپور همامسپ شهریار نوح آفرین درخورشید رور آبانماه سال ۸۴۷ یزد کردی مطابق ۱۴۷۸ میلادی بآن دستورها جواب میگوید این رسول در ایران بسیار مایه تعجب میشود چه زرقشقیان آنجا تا آن رور نپیدا شدند که در همکیشانی در یک گوشه دنیا دارند مودد مذکور در صحن جواب خریش میگوید "مپاس یزدان که چنین بدیدان در ملک هند هستند" در جای دیگر از رورگار میآید شان در ایران شکایت کرده گوید "در رورگار یکم گذشتم است از کیومرث تا امروز هیچ رورگار سخت تر و دشوارتر از این هزاره سرپیشم نبوده است نه از دور صفا که ناری و نه افراسیاب نوری و نه تور جادو و نه سکندر یونانی" آخرین روایت در تاریخ ۱۱۴۲ یزد کردی مطابق ۱۷۷۳ میلادی انشاء شده داراب هرمزد دانسمند فارسی که اسمش گذشت در قرن هفدهم این روایات را جمع نمود رجوع شود بروایت داراب هرمزدیار جلد اول تالیف M. R. Unvada در دیباچه آن

قصه سنجان ارزش ادبی ندارد اشعارش بسیار خام و سست است
چم پس از نهمصد سال اقامت در هندوستان زبان فارسی داری
لطافت بومی نخواهد شد رنگ و روی دیگری میگیرد زبان
فارسی هر چند دگرگون و شکسته محصوراً در میان ررنشتیان رواج
داشت و نیز در کلیم هندوستان زبان ادبی بشمار میرفت بهمن کدعباد
شاعر نبود نهمصد آنکه دانشمندان منظوم مهاجرت را آنقدر بدنهایی
مردم بسپرد خاطر راجع نموده آنرا برشته نظم گسید چنانچه
سیاری از دانشمندان قدیم ررنشتیان هندوستان مطابق بسیار
مهم مذهبی را با شعر بیان کردند مانند شبح محمود شبستری که در
گلشن رار از سستی اشعار خویش عذر خواسته کرد

همه دانند که من در همه عمر نکردم هیچ قصه گفتن شعر

بهمن کدعباد نیز از خامی نظم خود پوزش جست و گوید

خجل گشتم ز خامی سخنها ندارم بهره رین گوم فدایا

چون قصه سنجان یگانم سند تاریخی است همه مستشرقین اروپا و پارسیان
دانشمند هند در موضوع مهاجرت این قصیده مختصر را مورد بحث
قرار داده اند میتوان صحت کلیم مطالب آنرا با اندکی تفاوتی با
دلایل تاریخی ثابت نمود نگارنده نیز آنرا اساس قرار
داده آنچه شاهد تاریخی که در دست است نشان میدهد (۶) قصه

(۶) از کتابهاییکم اسناد ده کرده ایم بقرار ذیل است

Dosabhai Framji Karaka's History of the Parsis, London,
1884.

D. Ménant, Les Parsis, Histoire des Communantes' Zoroas-
triennes de l'Inde Parsis, 1898.

A Few Events in the Early History of the Parsis and Their
Dates, by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1905.

Dastur Bahman Karkobad and the Kisseh-i-Sanjan, A
Reply by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1917.

Die Iranische Religion Von A. V. William Jackson, Vol.
IV, s. 697—700.

Grundriss der Iranischen Philologie, Herausgegeben Von
Wihl. Geiger und Ernst Kuhn, Strassburg, 1901.

کدب دیگر یکم استناد ده شده در ضمن اسم خواهد دید داد

صنجان گوید

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان هم بگذاشتند از بهر دنیسان
دکوهستان همی مانده مدال چوایشان را بدین گونه شده حال

پس از چندی مسلمانان در کوهستان خراسان رخنه یافتند زردشتیان
بجزیره رومز شدافند

اما دستور و بهدین یکانه بسوی شهر رومز شد روانه (۷)
در آن کشور چو سال آمده و پنج روزندان (۸) کشیده هر یک ربع
در این جزیره بزار لشکریان عرب بندگان افاده بناچار بسوی
هندوستان کشی را بداد

زن و فرزند در گشتی بشانند
چو گشتی بسوی هند آمده یکا یک بدیدند لنگروار بیشک (۹)
در آن بودند بهدین نوزده سال شده آخر مذموم رد یکی فال

صنجان و مودان صلاح دیده کم ار آن سرزمین گذشتند بدیار
کجرات در آیند ناگزیر کشنیها بدریا انداختند بادبانها بوافراشتم
روانه شدند پس از چندی دریا بوردی دچار کولای سختی
گردیدند هم دست ستایش بسوی خداوند بلند نموده نذر کردند
که اگر از مهلکه جان بدر برده بگذار رسند آتش بهرام بر
افروزاد (۱۰) دعاها مستجاب شد طلطم دریا فرونشست
زمن آتش بهرام فیروز ار آن سختی هم گشدد بهروز
کشنیها بسنجان رسید

(۷) پیشوایان دین رادستور و مود و هردود گویند سایر طبقات را بهدین

(۸) دروند darvand فقط در ادبیات زردشتیان استعمال میشود در

اوستا در گونت dregvant یعنی شیر و خبیث P. Horn
Grundriss der Neupersischen Etymologie.

(۹) دیب Din جزیره ایست در خلیج عمان در جنوب شبه جزیره
کاتیار Kuthiavar واقع است ساحلش بیست میل مربع است
دارای ۱۹۰۰ نفوس است و از مستملکات پرنعال میباشد

(۱۰) آتشکده های بزرگ و یادرب مهرهای مهم را آتش بهرام
(و بهرام) گویند بمنزله کاتدرال Cathedrale عیسویان میباشد

چندین حکم قضا شد هم از این پس سوی سنجان رسیدند آن هم کس
را جای * محل جادی را نام داشت نمایده ای از ایرانیان
نزد راجا رفت و در خاک او پناگاهی درخواست

مر او را نام جادی را نه بود سخنی و عاقل و فورانه بود
انابه هم به پیشش رفت دستور کم اندر علم و دانش بود مشهور
نخست راجا از اباس و آلات جنگ آنان بفرستد و از برای
قاج و تخت خود باندیشید دستور بدو اطهیدان داد که از آنان
گزندی نماند

همه هندوستان را یار داشتیم سرخصامت را هر جا داشتیم
یقین دانی که مایزدان پرستیم برای دین درویشان پرستیم
راجا از دین و آئین آنان پرسید پس از آن بایستان اجاره
اقامت داد بشرطیکه زبان ایران سخن نگویند و زبانشان
لباس هندوان در آید آلات جنگ را از خود دور کنند
و در هنگام شام مراسم عروسی فزندان خود بجای آورند
دستور هم را بپذیرفتند زمینی بآنان بگذاشت که سرا سر جنگل
و دیانان و ویران بود ایرانیان آنرا آباد نموده سنجان نام
دادند

مر او را نام سنجان گود دستور بسان ملک ایران گشت معمور
دس از چندی دیگر باره دستور بفرستد راجا رفعت خواست رخصت برای
ساختن آتش بهرام نمود دس از اجازه آتش بهرام که در کشنی
نذر کرده بودند بوافوختم شد و آنرا ابراشاه قام نهادند کار ابراشاهان
در سنجان بواسطه آلات و ابزار یکم از خواصان با خود آورده
بودند بالا گرفت بخوشی و آسایش چندین صد سال در آنجا گذرانده اند
ایک که همه سنجان کاروان ایوانیان را از خواصان سنجان
فرود آورد بدینیم آزاری ارا این رهروان در تاریخ باقی مانده
است یانه نخست باید بدان داشت که دایره خراسان قدیم و مدع تر
از خراسان امروزی است یا قوت در معجم آبادان میدوید
که این مملکت از طرف عراق تا بآزاد وار و بهمن کشده میشد
و از طرف هندوستان و سندقان و کرمان حدود آن بود و نیز در
* عدوانی است که شهریاران هند و دهند

جای دیگر معجم البلدان آمده است که جزیره هرمز بندر کرمان است کلیم مال الدجاریه هندوستان از این بندر وارد کرمان و بدستان و خراسان میشد بنا بر این بعد بنظر می‌رسد که گروهی از ایرانیان از این راه از عربها فرار نموده باشند گذر شقم از آنکه بلادی که خود در سال دوست و هفتاد و نه هجری (۲۷۹) مورد مبدویسد که بن مسعود پس از فتح جی‌رفت و مطمع ساختن کرمان نسوی خاف شقاقت گروهی از ایرانیان که در آنجا مهاجرت کرده بودند در جزیره هرمز در مقابل او ایستاده از خود مدافعه نمودند بالاخره سردار عرب آنان چتر شد بسیاری از آنان از راه دریا فرار کردند برخی نسوی مکران رفتند و سق‌ای سیستان روی نهادند جزیره هرمز که مسهور معسکان است شاید در همان اوقات که پداهکاه زر قشتبان بود ناین اسم نامیده شد

از خطبه عروسی پارسیان که در جزو خورد اوسدا موجود و هنوز در هکام عقد و نکاح مویدان میسر ایدد نسوی بر می‌آید که پارسیان از خراسان مهاجرت کردند در این خطبه که در کجراتی ناشرواد معروف است و در پهلوی پیمان پتویدی و یا پیمان نامه (پیمان دیویدی) گویند (۱۱) در جزو مهریم عروس از زر سرخ شهرتیشا پور صحبت میشود این خطبه و یا عهد نامه که بے شک از عهد ساسانیان باقی مانده است از این قرار میباشد دهادان دادار هر مزد فرست فور ددان پرو بدوگان فراخ روری و دوسدی دلربان ار چه پروا دیر زوشنی و باید ده صد و دججاه سال برور دیر ماه مهر ۱۲۹۵ از ساهشاه یزگرد شهریار ساسان نحم شهرستان ختسم ایران اوردان و آئین مزدیسی بکد خدائی این زن دخت دپشی این کدیک شاهزن پوران دخت نامور دم پیمان دوهزار درم مدم سعید ویزه و دو دینار زر سرخ سره

(۱۱) کلام اشرواد گجراتی است یعنی رحمت و بخشایش بمناسبت هندو و نایب بودن کلام ریسم آن را در اوستا صدقوان ددا کرد و آن کلام اشی میباشد که بمعنی راستی است

نیشاپور (۱۲)

نیشاپور یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن را ابرشهر نیز میگویند کلیه پول و سکه نیشاپور را سکه ابرشهر کویدند پارسیان محافظه کار برای تیره و تیرگی هنوز هم پول وطن قدیم خود را بهترین هدیه و مهریه برای عروس خود میشمارند گرچه آن سکه بدش از هزار سال است که وجود خارجی ندارد

در آنکه سنجان شهر کجرات جاذبه زرنشتان در روز اول ورودشان بهندوستان باراقامت افکندند یادآور سنجان ایران است در معجم البلدان از چهار سنجان که هم در خراسان قدیم واقع است سخن رفته است نخست اسم قلع است در دروارة مرو آنرا نیز درسدگان کویدند دوم محلی است در باب الادب در دند سوم جافه است نزدیک نیشاپور چهارم قلع است در خوانی اگر بگوئیم که نور سبدگان خراسانی باین گوشه هندوستان اسم شهر اصلی خویش داده اند چندان بخطا نرفته ایم چه آنشکده خود را نیز که فوراً پس از ورود ساختیم ایرانشاه خواندند دیاد کشور ویران شده ایران و پادشاه

(۱۲) این عقد نامه را تا آنجا نیکم شاه مقدمه مقال ما است بگاشدیم مادی آن سؤالاتی است که موبد از کواة عروس و داماد میکنند اینک معنی برخی از کلمات آن فرہست و یا فرہ در پہلوی همان معنی فرہ فارسی است یعنی فراوان فرون بسیار کاشک آن گوید که گوید پیچ نه نریکی بچند نغزاید فرہ رودکی لغات فرس اسدی طوسی چہر یعنی نغم و نژاد در اوستا چندر آمده است این کلمه در تفسیر پہلوی اوستا به نغمک ترجمه شد چہر بمعنی گوشت و عارضی بواسطه معنی مجاری شمرده میشود منوچہر مینا و چہر یعنی بهشتی نژاد فردوسی سرشت اور یعنی برادر دیر روشدی رندگانی بلند کدبک یعنی دختر در فارسی کدیز گوئیم این کلمه هم از معنی اصلی خود برگشته اینک کلفت و خدمه کاران آن اراده میشود در پہلوی و بارند نیز کدبک آمده است رت اولی و دختم رن را شاهن کویدند دود زن و یارند و می چاکرن است وبره (ویژہ) و سرہ هر دو از لغات معمولی فارسی است بمعنی پاک و حائض برای آنکه فوراً بدون درنگ بمعنی عقد نامه فوق برخورداریم و جائی در آن سفید و یا نقاط نگذاریم تاریخ روز و ماه و سال و اسم عروس را افزودیم

بخون خفتم ناگام شهر و آسبانم خود را سنجان و در دستگاه را
ایران شاه نام گذاردند

مشرق معروف امریکائی جکسن می نویسد که زرتشتیان در سال ۷۱۶
میلادی یعنی شصت و پنج سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم
وارد سنجان شدند و شصت سال دیگر یعنی در سال ۷۷۵ باز دسته
دیگری با آنان ملحق شد

دلایلی در دست است که در شمال هندوستان نیز مهاجرین زرتشتی
بودند ولی طوری از میان رفتند که امروز اثری هم از آنان بجای
نماند (۱۳)

در زمان اوقانیکم ایرانیان از عربها فرار کرده هندوستان
پناه میآوردند گروهی بجز طری چین رفتند بنا در سالنامه های
چین از وجود آنها (موند) در شهر کانگن اسم بوده میشود (۱۴)
معمودی که در قرن دوم میلادی هیزیت در کتاب
تاریخ خویش از بودن زرتشتیان و آشکدهای بسیار در چین
صحبت میدارد شاهد همان زرتشتیانی باشد که به همراهی سر یزدگرد
چین رفتند و سالنامه ها از آنان خبر میدهند بقول چندی با اسم
Yisou (یزدگرد) از پسر آسمان امپراطور قای تسونگ Tai Tosung
مدد خواست و او امتناع نمود پس از مرگ یزدگرد که ایرانیان
دستم دسته اجلائی وطن میکردند گروهی باسر بردگرد موسوم
به بدلوو Pilous (پرویز) به نخلارستان که آنوقت متعلق چین
بود پناه برد در سال ۶۶۲ امپراطور اورا شاهی ایران شناخت و دو
سال پس از آن پرویز رفت بچند جزو سرداران مستحق مخصوص
امپراطور گردید در سال ۶۷۷ در محلی موسوم به چانگان Chàngngan
آشکده ساخت و در همین سال مرد سرش نی نیسم Ni Nisse
(نرسی) در خدمت امپراطور بود پس از چندی این شاهزاده
بالشکری و به همراهی بکی از سرداران امپراطور بطرف ایران
رفت تا تخت و تاج اجداد خود بازستاند چون سردار چینی
شاهزاده ایرانی ساخت بناچار در سال ۷۰۷ دوباره

Menant Les Parsis P. X

۱۳

۱۴ کانگن Canton در جنوب چین پایتخت ایالت کرآنگ کونگ Konang

Toung دارای ۹۰۰۰۰ نفر است

بچین برگشت و در دربار امپراطور موقوف بود (۱۵) در سال ۷۵۰ مبدلادی اوایل خلافت بنی عباس ناز یک دستم دیگری مهاجرین ایرانی چینی ملحق شد

قوانین در دست است که پس از تاخت و تاز عربها مهاجرت ایرانیان بطرف چین معمولی بود منوچهر موبدان موبد فارس و کرمان در قرن هفتم میلادی کاغذی در بهلولی نه برادر جوان فرخود زاد سپهرم که او نیز موبدان موبد سیرکان بود میدویسد و از بدعتهایی که او در دین گذاشت شکایت میدهند و میگویند اراین ندگی که نو در خاندان ما گذاشتی باید من فرار کرده بچین روم

معلوم است بودن زرتشتیان در چین بواسطه شهزاده کان ایرانی که در آنجا بودند بدست شهرت داشت تا هندوستان

نه آنکه فقط زرتشتیان از دست عربها فرار کرده در اطراف و اکداف عالم پراکنده و پیدایش شده بلکه عیسویان ایران نیز پس از برهم خوردن سلطنت ساسانیان بهر جا نیکم توانستند رفتند در قرن هفتم مبدلادی گروهی از کلدانیان ایران از راه مصره هندوستان بناه آورده خط بهلولی که در روی صایبی در نزدیکی مدرس مانده است بهترین یادگار این عیسویان ایرانی است هنوز در مادیگان آنان را از روی ویاندر شهر مکرر میتوان شحات (۱۶) چیزیکه در مصر مدینان نامعلوم است همان اسم شهریار مدینان جادی را میباید شد فقط میدادیم که را (رانا) عنوانی است که دهوان شهر باران خویش

Anquetil du Peron Zend Avesta Vol. I p. 336. (۱۵)

The Kisseh-i-Sanjan. A Reply by Modi p. 14.

D. Menant Les Parsis P. 10.

(۱۶) معنی کتیبه مذکور درست معلوم نیست ترجمه تحت اللفظی آن را برنل این طور نوشته است

"In punishment (?) by the cross (was) the suffering of this (one): (he) who is the true Christ, and God above, and guide ever pure."

On Some Pahlavi Inscriptions in South India by A. C. Burnell P. 11 Mangalore 1873

دهند ظاهراً جادی تعریف شده جایه دوا Jayadeva باشد و این گماسده راجدوت چمپاندر و یا داتان Pātan بوده است بهر حال تصور نمیرود که جادی پادشاه گجرات باشد چه پاتان بادیعت گجرات آن زمان ۱۵۰ میل ارسنجان در جاتی که ایرانیان بار اقامت اندا خدند دورتر است

مانند مهاجرین عیسوی ایران زرتشتیان نیز چند قرن پس از ورودشان در هندوستان در کوه کنهیری Kanheri که در ۲۵ میلی بمبئی واقع است پنج کتیبه بهایی از خود به یادگار گذاشته اند از زمان قدیم در هندو این کوه سنگی معابد و اشکال بودائی ساختند که از روزگار پیشین تا امروز دفتها را بخود جلب کرده است مستشرق معروف انگلیسی وست West مینویسد که پارسیان از سنجان بدیدن این آثار بودائی رفته و در روی تخته سنگهای کنهیری اسامی خود را یادگار گذاشته اند و تا ارباب کتیبه ها معروض شده است فقط چند کلمه از آنها هنوز باقی است دو قای دیگر از آنها بهاصلا چهل و چهار روز از هم دیگر کنده شده است یکی از آنها دوازده سال موخرتر است ایک ان سه کتیبه که سبباً محفوظ مانده است

(۱) بنام ایزد بشکون قوی و داد نیک در این سال ۳۷۸ یزدگرد در روز هرمزد و ماه مقزو (۱۰ اکبر ۱۰۰۹) باین جا آمده اند و بدینان یزدان یاناک و ماهیار پسران صدرا یار پنج بوخت و پهر بوخت پسران ماهیار مردان شاد پسر پیرد ناهرام و پیراد ناهرام پسر مردان شاد مقزایار پسر ناهرام پناه پسر مقزایار فلان راد و راد سپهرم پسران آتور ماهیان نوک ماهیان دین ناهرام بزرگ آتور هاراد مرد و بهزاد پسران ماه

چنین بنظر میرسد که کتیبه دومین مسم کتیبه اولی باشد

(۲) بنام ایزد در سال ۳۷۸ یزدگرد ماه آوان و روز مقزو (۲۴ نوامبر ۱۰۰۹) باین جا آمده اند بدینان یزدان یاناک و ماهیار پسران مقزایار پنج بوخت و بدر بوخت پسران ماهیار مردان شاد پسر پیرد ناهرام و پیراد ناهرام پسر مردان شاد مقزایار پسر ناهرام پناه پسر مقزایار فلان راد و راد سپهرم پسران آتور ماهیان نوک ماهیان دین ناهرام بزرگ آتور هاراد مرد

و بهزاد پسران ماه بازی و باهرام بناله پسر مترا نداد
در ماه آتور هرمزد پسر آوان نداد مرد

شاید این جمله اخیر بعد با کتبیم افزوده شده باشد

(۳) بنام ایزد در ماه مقرو و روز دینو در سال ۳۹۰ یزدگرد
(۳۰ اکتبر ۱۰۲۱) از ایران باین جا آمده ماه فرونگ و ماهدار
پسران مترا یار دنج بوخت پسر ماهدار مردان شاد پسر پیواد باهرام
بهزاد پسر مترا و نداد جاویدان بود پسر باهرام گشتاسب - برگ آتور
پسر ماه نارای و ماهیار و نندش پسران پیواد فرخر و ماه نداد پسر
کهن خش شده بآموزش

از دو کلام اخیر این کتبیم که معنی مستقایی ندارد چنین بر
میآید که کتبیم نام امام مدباش (۱۷)

(۱۷) کلماتیکم ما بشکون قری ترجمه کرده ایم در متن پهلوی
یک مَرواک میباشد نگ پهلوی در فارسی بزرگ بمعنی نند
وقوی و در جزو نگاپو و نگ و تاز بانی مانند مَرواک بمعنی
مَروا که فال نگ باشد در مقابل مَروا فال رخت
گردد از مهر نوین موالی آفرین

گردد از گین نو موالی اعادی مرغوا فطران
پاداک و مترا در فارسی ناله و مهرشد بوختن و ناندن
یعنی نجات دادن و رها کردن بصداری از اسامی خاص
ایرانی باین کلمه ترکیب یافته است مانند سر بوخت
یعنی هومت بوخت و ورشت (نداد نیک گفتار نیک کردار
نیک) نجات داد هفتان بوخت بمعنی هفت امساله آن
نجات دادند دانشمندانی بولدکه Nöldeke در کارنامه
اردشیر بابکان این هفت را از سبعة سیاره که نزد ایرانیان
شوم بود گرفته است چه هفتان بوخت اسم رقیب اردشیر بوده
است ماه بوخت ماه نجات داد شاید دنج در دنج بوخت کتبیم
عبارت باشد از پنج گانه ای او سنا چه پنج دیگر یکم نزد
ایرانیان مقدس باشد بنظر مدرسه هیراد شاید خرد باشد
چنین گفت خرد بوزین که شاه

مرا در بزرگی ندادست راه فردوسی

بهرام بهرام میباشد برگ بهمن شکل در زبان مانایی
است که منقار مرغکان باشد بزرگ اتور کلام اوسدائی
است بمعنی آدر آتش کلمه فلان را در جزو اسامی خاص
ایرانی در کتاب یوستی Yusti یا فقیهیم سپهرم داشکال دیگر همل

نیک در گردیم سر قمر سنجان بهمن کبکباد گوید دارمیان پس از
صد سال اقامت در سنجان در شهرهای دیگر گجرات متفرق شدند
رویی به بانکا نبر و بهروج کسانی به بریا و وانکلیسر برخی به نوساری
چمپانیر رفتند از خانواده دهنوران فقط خوش صفت با پسرش
چشمه در سنجان ماند ناصد سال پس از دخول اسلام در هند چمپانیر
ست مسلمانان افتاد سلطان محمود نامی سردار خود الکحان را
ای تسخیر سنجان فرستاد راحای هندو مردان و پیران و بهدیان
بیاری خویش خوانده گفت

زین کارم کمربندید یکسر بچنگ اندر شما باشد رهبر
احسان نیاکان بر شمارید سرار شکرانه بیرون بر میارید
من انکم داد نامخ بودم در اراین لشکر مشوای رای دایر
رشتیان اماده جنگ شدند هزار و چهار صد زن از آنان بزیر
الح رفتند سرکردگی سپهبد خود اردشیر در ردیف سپاه هندو در
عادل لشکریان الکحان ایستادند سه روز و شب جنگ دوام داشت
ردار سلطان محمود شکست یافت روی از معرکه بگردانید ذکر
ره لشکر دکنان در انگیخت آوار کوس هماوردان را بمیدان رزم
خواند پس از چندی رد و خورد خونین اردشیر رخم مذکوری یافت
دای در افتاد

ری-عا آن مد-دار دلاور کم در بادش زمانه داد آخر
و بخت شوم خشم آوردند آنجا دسان مردم گردد سنگ خارا
بی هندو دزد جان از کارزار سلامت بدر برد
و جانب مد شد کشته بسیار سران و نامداران نکوکار

اسپرم و سپهرم در موینگها مندرج و بمعنی رنجان است کلمه نارای
رایز در کتاب مذکور یوستی داده ایم مترا دندان یعنی کسیکه
دندان و اساسش منکبی بهر ششم مهر است هاراد شکای از پیران است کم
گذشت آوان آوان آنها فرونگ یعنی فروغ هره ایودی کهان
خش یعنی جهان خوش بجای کلمه بسردر متن بهلوی علامت اضافه
آمده است مثلاً مردان شان پیران دهرام رجوع شوند به

The Pahlavi Inscriptions at Kanheri by E.W. West. Ph. D.
Munich

در خلاصه معانی اسماء خاص رجوع شود به
Namenbuch von Yusti Marburg 1895

همانا کشته شد آن رای زاده بچنگ اندریکی غوعا فزاده دریغا آن نکوشه زاده هندو نمرود و شهر و پیران گشت هر سو زرنشتمان ایران شاه را برگرفتند سوکوه بهاروت نهادند دوارده سال در اینجا گذرانند پس از آن بشهر دانسته فرود آمدند بهدیخان از هرسودر آنجا جمع گشتم چهارده سال نیز در این شهر بسر آوردند آنگاه بهمت سرو بزرگ زرنشتمان چنگ شاه ایران شاه را از دانسته دم نوساری بودند از گوشه و کنار بهدیخان دیوارت آن شتافتند در این جا قصر صدیان انجام گرفت در این قسمت نیز مانند قسمت پدشبن مطایبی در به بخوریم که باور کودنی نباشد با این قادیق اندازه میتوان بواسطه شواهد تاریخی بنیان قصر را محکم تر نمود از شهرها تبک اسم بوده مدشود و پس از سنجان اقامت گاه زرنشتمان شد کلیم در نهم جغرافیائی گجرات معلوم است (۱۸)

یکی از شهرهای گجرات که در آثار قرن یازدهم میلادی افامدگاه زرنشتمان بود کمبایت میباشد محمد عوفی صاحب تذکره لباب الالباب معروفی که در سال ۱۲۱۱ در دهایی میزیست در کتاب دیگر خود جوامع الحکایات ولوامع الروایات از زرنشتمان کمبایت صحبت میدارد میگوید در عهد سلطنت جایی سدی ششگونی آتش پرست در شهر مذکور بوده چند خادواد سنی نیز در اینجا منزل داشتند از بالای مداره مسجد آنان بودن مسلمانان را برای ادای فویضه میخواند آتش پرستان چند کنار را در آن داشتند که مسلمانان حمله بوزند مسجد را بسوختند و مداره را ویران کردند راجا برای تنبیه فرمان داد که دوزن از بزرگان هندو و دوتن از آتش پرستان را بسزا رسانند (۱۹) لابد محمد عوفی این افسانه را از زمان قدیم نقل میکند چه خای سنق از سال ۱۰۹۴ تا ۱۱۴۳ حکمرانی داشت دستور خوش مست که در قصه او اسم بوده شد سر نیرومنک معروفی است کسیکه در قرن یازدهم میلادی

(۱۸) بانکانیر Bankanir نوج Baroch نریاو Baryao

انکلیسر Ankisar نوساری Nausari کمبایت Cambayet

(۱۹) کمبایت ویاجپانیر و چمپانیر (کمبای Cambay) واقع است در

گجرات ۳۵۰ میل مربع است دارای ۷۵۲۲۵ نفوس است

قسمتی از اوستا را بنا بر نسکریت ترجمه نمود ترجمه این دشواری داشته اند در این قرن اخیر خدمات شایانی به تشریف آوری اروپائی نمود چه یکی از اسبابیکه معنی اوستا را روشن ساخت همین ترجمه سانسکریت میباشد هنوز خانواده این دستور نامی است از زمان او تا امروز رشت در رشت دار ماندگان او دستور بودند دستور داراب پشوتن سنجانا دستور بزرگ مدتی منسوب باین خاندان نامی است (۲۰) قصه رشتیانی هندوستان کم آن هم بارنخچم منظوم است و سراینده آن دستور شاه پورجی در ۱۷۶۵ نظم کشیده است گوید دویست سال پس از متفرق شدن از سنجان یعنی در سال ۶۵۹ یزدکردی مطابق ۱۲۹۰ میلادی زرتشتیان گجرات را به پنج مرکز از هندی تقسیم کردند این مراکز عبارت است از سنجان نرساری گوداوارا (Goodavra) بهروج و که پایت شکی نیست کم رشتیانی پس از چندین صد سال اقامت در سنجان در اوایل قرن یازدهم در تمام گجرات متفرق بودند در سال ۱۱۴۲ موندی موسوم به گامدین رشت از سنجان به نرساری رفت تا در اینجا ادب و مراسم مذهبی موعی دارد (۲۱) مداح ابدالالدائی فربار او در یک دایره دارد من Friar odorie da Pardemon که در سال ۱۲۲۱ در هند بود از آتش برستانی صحبت میدارد که مردگان شان را (مانند هندوان) نمیدوزند تا با جلال بیرون شهر برده در دمان میگذارند لابد مقصود مداح همان زرتشتیان میباشد چون نمیتوانست آنان را تشخیص دهد مثل هم هندوان پارسدان را بعد از خود بت پرست نامید قصه سنجان از لشکر کشی سلطان محمود چمپایو و بالاخره فتح سنجان صحبت میدارد این سلطان معروف است سلطان محمود بیهار در نوارین هندوستان لشکر کشی او مذکور است در مرآت سکندری (۲۲) ۵۵۸

(۲۰) نریوسانگ Naryo-sangha کلمه اوستائی مرکب است از نریو یعنی نریتم و سانگ یعنی آموزش و سخن مجبوراً یعنی رساننده آموزش و تعلیم مردان اسم یکی از فرشتگانی است که خدمت دیک و دیاویری بدو برگذار شده است اسم خاص نرسی از همین کلمه اوستائی میباشد رجوع شود بشجره دستور داراب پشوتن سنجانا در آخر کتاب

D. Menemt Les Parsis p. 18

(۲۱)

(۲۲) مرآت سکندری در تاریخ هند مؤلف آن موسوم است سکندر محمد میتواند در محمود آباد تألیف کتاب در سال ۱۶۱ میلادی میباشد

است که اسم اصلی او فاتح خان میباشد و برادر سلطان قطب الدین و جانشین سلطان داود شاه بوده است چون سلطان داود شاه لیاقتی امروز ندارد او را خلع نموده فاتح خان را سلطان محمود خوانده بجای او نشاندند این سلطان از سال ۸۶۳ تا ۹۱۷ هجری حکمرانی داشت

از سرداروی الفخار و یا الفخار غالباً در جنگهای سلطان محمود اسم برده میشود این سردار در یکی از جنگها بدای خود سری گذاشت در سال ۸۹۹ طرفی غضب سلطان واقع شد و دو سال پس از این حادثه مورد انچه از تاریخ هند برمیآید این است که چنابدر در قرن نهم هجری بدست مسلمانان افتاد در مرآت سکندری چندین آمده است الفخر فتح قلع چنابدر بتاریخ دوم شهر ذیل قعده مدع تسع و ثمانین و ثمانمائه وقوع یافت طبقات اکبری نیز همین تاریخ را داده میگوید در همان روز چنابدر را محمد آباد نام نهادند (۲۳) تاریخ فرشته نیز یاد و تاریخ مذکور موافقت نموده گوید و راجپوتان چون حال بدین منوال دیدند و گرد ادبار برچهره خویشی مشاهده کردند در اندیشه شده آتش بزرگ برافروختند و جمیع اطفال و زنان را سوختند و دست از جان بشستند و انواع آلات حرب برداشته بچنگ مشغول شدند و صبح روز دوم ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه معلوب و مقهور کشته سپاه اسلام بعلبه تمام دروازه حصار بزرگ شکسته بدرون شدند و جمعی گنبد را بشهیر قهر بواخندند (۲۴) هر چند که تاریخ فتح چنابدر معلوم نباشد ولی تعذین تاریخ فتح سنجان و دست نگریبان شدن زرتشتیان با مسلمانان در آن سامان مشکل است بقول نواریخ مذکور فتح چنابدر در ۸۸۹ وقوع یافت و این مطابق میشود با ۱۴۸۴ میلادی اما دانشمند امریکائی جکسن میدوید که زرتشتیان در سال ۱۳۱۵ در ردیف پندوان ضد مسلمانان جنگیدند مورد فاضل پارسی دکتر مدعی میگوید که دکتر ویلسون Dr. Wilson را عقیده براین است که فتح سنجان در سال ۱۵۵۷ وقوع یافت است خود دکتر مدعی عثمانیل است که فتح سنجان را در سال ۱۴۹۰ بشمارد و کاملاً انچه در قصر سنجان آمده است تاریخی میداند چه بنا بقول قصر سنجان یا صد سال پس از دخول اسلام

(۲۳) ذابیف ابوالفضل در زمان اکبر شاه هندی ۱۶۰۵ — ۱۵۴۲

(۲۴) تاریخ فرشته در سال ۱۶۱۱ ذابیف یافت

در هند چمپا نیز بدست مسلمانان افتاد پانصد سال پیش از ۱۴۹۰ مطابق
میشود بالشگورکشی سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی که در سال
۹۹۰ میلادی اساس سلطنت اسلامی در قسمتی از هندوستان بنانهاد
البته باید در نظر داشت که قسم سنجان از روی سنت نوشته
شده است کلمه تاریخهای آن تقریبی است با تاریخ واقعی چندین
سال کم و یا بیش تفاوت دارد هر چند که تحقیقات دانشمندان
در خصوص تواریخیکه قسم سنجان میدهد مفید است ولی خوانندگان
این نامه چندان از آن بهره نبرند بزرگم اطلاعات محلی لازم دارد
مقصود نگارنده همان اثری از این مهاجرین قدیم ایران نشان دادن و
خط سیر آنان را جستن و در این سالهای دراز از پستی و بلندی آنان
آگاهی یافتن است

پس از شکست یافتن راجای هندو دگر باره رزشتیان پس از چندین
صد سال اقامت در سنجان پراکنده و پربشان شدند کوه بهاروت که
در رفت میلی مسری سنجان واقع است مانند کوهایی خراسان در آغاز
ذاخت و تار عربها در ایران پناه گاه آنان گردید هنوز هم در آن
جا عاریکه در مدت دوازده سال آرامگاه آتش مقدس ایرانشاه
بود دیده میشود (۲۵) دوره کوه نور دی نیز سر آمد گاروان
آوارگان بنهر ناسده فرود آمد بدینان از گوشه و کنار ناین سامان
شگافند مشغاقین ایرانشاه بزیمارت شعله ایزدی میبهندند باند
مانند سنجان در پارینه رونقی گرفت مگر انکه در فصل باران شدید
معروف در بر باد آمد و شد دشوار بود (۲۶)

بدانراین آتش بهرام را (ایرانشاه) باجلال قمام در دوساری
بردند در ورود ایرانشاه دوساری نیز اختلاف است مدانت
میگوید این امر در سال ۱۴۹۱ صورت یافت مدی دائل است که در
۱۵۱۹ دوساری رسید عجلانم در خصوص ایرانشاه بیش از این
صحبت نمیداریم دانعد مفصل تر شرح دهم چنگ آسا و یا چنگ شاه
که در قصه سنجان از او اسم برده شد و بهمت او ایرانشاه در

(۲۵) D. Ménant, Les Parsis, p. 21

(۲۶) دانسده در جنوب گجرات واقع است مساحتش ۲۱۵ مایل

مربع است ۴۰۳۸۲ نفر جمعیت دارد

نوساری نقل گردید اربزرگان پارسیان قدیم است (۲۷) در کتا بها نیکم پیش از قصر سنجان انشاء شد از او اسم میبردند از آن جمله در روایت هوشنگ نریمان مذکور که در سال ۱۴۷۸ انشاء شده است از چنگم شاه نام بوده گوید " و دیگر چنگم شاه و دیگر پیران لچم و پیران دادا و پیران خورشید و باقی دین ورزیداران و روان بوختاران بدانند که مردی آمد از هند و او گفت که نریمان هوشنگ نام دارد و خادم و معام در شهر بروج و درین جانب موبدان و پیردان سوال کردم را و شرح حالها گفت که در نوساری سالاری بهدین است او را نام چنگم شاه و جزیر بهدینان نوساری را دیر کنادیده است و بهدینان آن جانب هم آفرین کردند رحمت بر آن اشو روان " در روایت دومی هوشنگ نریمان که سه سال پس از اولی زالف یافت از چنگم شاه و پسرش بهرام چنگم شاه اسم میبرد روایت دیگری که مولف آن معلوم نیست ولی در سال ۱۱۱۱ نوشته شد از دو بزرگان بهشت بهر (مرحوم) بهرام شاه که مابک شاه و آسمین شاه باشد صحبت میکند (۲۸) از این جا معلوم میشود که این خانواده سمت بزرگی و برتری داشته است مثل آنکه حالا خانواده سدر Sir جمشید جی بارونت Baronet از پدر به سرسمت ریاست بیمارستان دارد (۲۹)

(۲۷) در قصر سنجان چنگم شاه عدوان دپورد داده شد Dahyovad این کلمه در بهلوی دپویت و یاده پت میباشد در اوستا دپو پاتج آمده است dinhu-patay یعنی سرو بزرگ و مردان (ده دان) در ایران قدیم ده بمنزل شهر و شهر بمنزل مملکت بوده است Altu. Worterbuch Bartholomae

(۲۸) چون در طی این نامه معدی بعضی از اسامی خاص را نگاشتیم و بعضی دیگر را که عجالتاً دسترس بمعنی آنها نداریم مسکوت عنه گذاشتیم لازم شد اشاره کنیم که هم اسامی پارسیانیکه از آنها اسم بوده شد ایرانی نیست مثلاً جیوانجی مارگریدی والا آدن والا کادگا و غیره اسم هندی میباشد (۲۹) جی عنوانی است که برای احترام باشخاص دهند مثل آدن تس Authentes یونانی که ترکها افندی کردند در خصوص خانواده سدر جمشید جی بارونت رجوع شود بعکس نامه ۱۱

دوباره در قرن نوزدهم میلادی پارسیان در تمام کجرات
 برانگیخته بودند کم کم کار آنان روی نحوی میگذاشت هر چند که
 از تعصب مسلمانان بهکاست مایه آسایش دیگران بود و رفته رفته
 بتدریج بتوز مسلمانان هم کم میشد و جا از نوای اروپائیان خالی
 میکردند در مدت حکومت پرتغالیها که از ۱۵۳۰ تا ۱۶۶۶ طول
 کشید یعنی در این مدت صدوسی و شش سال چه از مسافران
 اروپائی و چه از خود رزقشدان برخلاف قرون سابق بیشتر
 علانم و آثار از پارسیان در دست است از نوای نمونه مذکور
 چند فقره اکثفا میگویم از جمله طبیب پرتغالی کار سیاداورنا
 Garcia da Orta که چهار سال پس از استیلا پرتغالیها یعنی در سال
 ۱۵۳۴ وارد هندوستان شد و مدت زمانی در این مملکت بسربرد
 در جزو کتاب خود که در خصوص ادویه هندوستان نوشته است (۳۰)
 از پارسیان کمبایت صحبت میدهد و میگوید در مملکت کمبایت
 تاجر پائی هستند که آنان را کواری Coari (گبری) میگویند
 و آنان معروف اند به صپارس Esparci (پارسی) ما پرتغالیها
 آنها را جهود میخوانیم ولی جهود نیستند کسانی هستند که
 از ایران آمدند در مدت سلطنت پرتغالیها پارسیان آزادی مدیبه
 نداشتند بسا در نوشتههای رزقشقیان از جمله در قصه رزقشقیان
 هندوستان میخوانیم که پارسیان از دست پرتغالیها از شهری بشهر
 دیگر فرار میکردند مخصوصاً کاراکا (۳۱) داستانی در این خصوص ذکر
 میکند و میگوید که سبب گریختن پارسیان از شهر تانا Thana این
 است که پرتغالیها میخواهند بزور آنان را عیسوی کنند چنانکه در شهر
 تیمباکتو Timbaktou باهندوان همین سلوک کرده کشیشهای
 کاتولیک پرتغالی باتمام نوای خویش در این کار همکاری میکردند
 و حکومت محل نیز در این خصوص فرمانی صادر نمود چون
 رزقشقیان در خرد قوه مدافعه نداشتند برای ربائی خود تدبیری
 اندیشیدند پس از چندی مشورت گروهی از نمایندگان آنان
 بنزد حاکم رفته اظهار نمودند که تمیل و رغبت عموم رزقشقیان

Colloquies dos simples edrogas re Consas Mediciniais (۳۰)
 da India

Karaka History of the Parsis, Vol. I, p. 41. (۳۱)

هناظر اند بدین عیسوی در آید ولی باید مارا چند روز مهلت دهید تا یکبار دیگر در مقابل آتش مقدس ایستاده خدای خود را ستایش کنیم و بس از نیایش او شعله ایزدی که هزاران سال است ما را در سویم و داع گوئیم آتشت مجلس جستانی آراسته شادمانی کنیم و آن را برای آئین او خود فال نیک شمرده بادل خوش آبرو استقبال نمائیم و در روز یکشنبه آید و عموماً غسل تعمید نموده رسماً عیسوی شویم بر تعالیه در خواست آنان را صمیمی پنداشتم التماس شان پذیرفتند حاکم اعلان داد که کسی در هنگام جشن پارسیان معانعتی برای شادمانی آنان بیش نیاورد و آنان را آزاد بگذارند پارسیان در روز موعود جشن ناشکوهی آراسته سران و بزرگان شهرو سروران بر تعالیه را به مجلس خویش خوانند و لوازم شادمانی از هر دم فراهم بود رقص و نوازدگی بیش از پیش حریفان را باده بدمائی تشویق میکرد بعرو پر تعالیه مستی هم افزوده شد چنان از خود بیرون رفتند که بای اردست نشناختند میزبانان پوشیار مهمانان را در وجد و طرب نوارندگی و رقص سرگرمی می گذاشته تا آسایش و آرامی اردروازه شهر گذشتند طوری در تندر خویش کامیاب شدند که بدست میل را را بحوشی پیموده بمقصد خویش شهر کلیان Kalyan رسیدند باین شکل پس از سه قون اقامت در قانا برای نگهداری آئین داهقان از خان و مان در گذشتند تا آنکه در سال ۱۷۷۴ قانا بدست انگلیسها افتاد و گرداره پارسیان بشهر خویش برگشتند باین ترتیب که انگلیسها بکلا ندر آن وقت شهر بمبئی که یک زرنشتی بود موسوم بکوس جی رستم جی کاغذ نوشتند و او در خواستند که ررستیان بشهر مدیم خود عودت نمایند

کوس جی رستم جی خود برای تشویق دیگران بازن و فرندان به قانا رفت و کلا ندری چندین شهر را برگذار شد از این رو زرنشتیان اطمینان یافتند کلیان را ترک گفته به قانا رفتند

آری در تاریخ زرنشتیان بعد غالباً باینگونه وقایع بر میخوریم گهی با مهاجران در زد و خورد بودند گهی با عیسویان در ستیزه و آزار نیز با هندوان غیر متعصب گاه گاه در کشمکش بودند مخصوصاً

در جنگی موسوم جنگ واریاو Variav که هنوز دوازده روز ۲۵ فروردین ماه مجلسی بیدار روان شهداء میآرایند جنگی بوده است با هندوان در این جنگ زنان و کودکان بسیاری از رزقشندان قتل شدند این جنگ در سال هزار و سیصد و اندی ظاهراً بمقارن اوقاتیکم نیمور با چنگال خورین بطرف هندوستان لشکری کشی میکرد اتفاق افتاد این بار این جنگ را مسئله اقتصادی برانگیخت به تعصب مذهبی راجا رتن پور Ruttonpore از پارسیان خراج مدگیانی میخواست و آنان از پرداختن آن عاجز بودند لاجرم کار چنگال کشید اسم گروهی از گسنگان بیگناه این جنگ در ادعیه رزقشندان مذکور و برای روان آنان آمرزش طلب میشود (۳۲) در هنگام لشکر کشی نیمور لک هندوستان پارسیان بزار آسیب این عول معمول ایمن نبودند چندی در مقابل اردوی اوپایداری نمودند در میان امیرهای نیمور ار هند گروهی پارسی بودند (۳۳) پس از تقریباً هزار سال پریشانی و آوارگی رسیدیم بدوره خوشی پارسیان و آن از زمان سلطنت انگلیسیهاست که از قرن هفدهم میلادی شروع میشود

در زمان آغار دست اندازی انگلیسیها به هندوستان صباح افکلیسی سر استریشام ماستر Sir Streynsham Master که در مدت بدست و شش سال در هندوستان گردش میکرد در کاغذی از بمبئی بتاریخ ۱۸ ژانویه ۱۶۷۱ در خصوص پارسیان بومباری میدویست پارسیان از مردمان ایران قدیم هستند و قتیکه دین اسلام با شدت تمام آنان را تهاقب کرده بتنگنا انداخت از مملکت خویش باین سامان فرار کردند و آن در هصد سال بدش ارا این بود این رزقشندان که خواستند بکش اسلام در آیند خود را از برای هر گونه رنج و سختی آماده کردند با خانواده خویش در چند کشی کوچک بادی نشستم بن بگذرد موج دریا و آفت باد در دادند هیچ نمیدانستند که سرانجام شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه نمیتوانند بود از برنو

(۳۲) رجوع شود بکتاب جنگ رزقشندان در واریاو مولف رسد
پی ماستر

یوزی کشتیهای آنان بکنار هندوستان رسید در سرزمینی که صورت و دمن (۳۴) واقع است با اقامت انداختند هر چند که بهادوان رعیتی بچنین غوالبائی نداشتند ولی تأئین مهمان نوازی خویش که از خصایص این قوم است نوریسیدگان را بپذیرفتند و آنان سوگند دادند که گمانکشد و رسوم بهادوان را در عروسی بجای آورند و از برای فرزندان خود در سن شش و یا هفت سالگی عروسی کنند زرنشیدیان بناچار شروط آنان را بپذیرفتند در جائی موسوم به نوساری آرام گرفتند (۳۵) میگویند که یکی از پارسیان در دربار جها دگر شاه بهام بسیار بزرگی رسید دستور آنان در نوساری بزرگی آتش مقدس که با خود از ایران آوردند و میگذارند هرگز خاموش شود منزل دارد سیاح مذکور در خصوص پارسیان بمبئی میگوید در بمبئی نیز چند تن از پارسیان هستند آنان تازه داین جا آمدند از قتی که انگلیسها جزیره را گرفتند (۳۶) بیشتر آنان نساج هستند هنوز جائی برای ستایش و دخمه برای مردگان ندارند

ازیک بجاست که چند کلمه از آتش بهرام که موسوم است بایرالشا و آسمش داین دفتر داده شد سخن بداریم درست پارسیان است که این آتش را مهاجرین از ایران با خود آوردند شاید هم درست باشد چه غالباً در تاریخ طبری و مسعودی میخوانیم که ایرانیان از بهم آتش بدست دشمن افتد و خاموش شود در وقت شکست با خود برداشته بجای دورتر فرو میگذارند هر چند که بدریج آتشکدهای باشکوه ایران خاموش و بسجد تبدیل یافت ولی قابانداز که ممکن بود در نگهداری آن فروگذار نبودند یزدگرد سوم پس از شکست نهانده خود بشخصه آتش مقدس ری را که

Daman

(۳۴)

(۳۵) موبد بزرگ مرجی را که در سه قرن پیش از این میزیست چنین مینگارد و قتی که زرنشیدیان نوساری رسیدند برای آنجا را مانده ساری مازندران خوش دیده آن را نوساری اسم دادند یعنی این اسم را باسم قدیم آن که ناگمندان Nagmandal باشد افزوده نوساری ناگمندان گفتند

(۳۶) مقصود جزیره سلسه Salsette میباشد که بمبئی در آن

واقع است

مخصوصاً محترم شمرده میشد برگرفته بهرو برد اکرم ایرانشاه پس از ورود مهاجرین در سنجان در سال ۷۱۶ برپاشده باشد ناز هزار و دویست و ده سال از عمرش میگذرد هماره یریشانی و سرگشتگی خواستارانش را در کشور بیگانه ایران بود ولی در کشاکش روزگار رنگ سرخ خویش بباخت یاران را نابان گرم بپایداری و دلگرمی پند میداد پس از شکست سنجان در جاذیکه دیشتر امامت نمود در نوساری است در مدت دویست و بیست و پنج سال در آنجا بود مگر آنکه دو سال از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۶ در صورت سر بود در ۱۷۴۱ از نوساری به نلسار رفت در این جایش ریکسال نهاد آنگاه به او دادا Udvada رفت از یک صد و هشتاد و پنج سال است که در این ده دانتخت گزیده است هزار نفر زرتشتی از دستور و موند و مدرسه و هدین دور آنرا گرفته اند زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان به زیارت آن میروند مخصوصاً در ماهی اردیبهشت و آذر ماه اوقات زیارت آنجا است از سوی این ایران خدیو در نامداد و بهروز و شام سرود او صدا از موبدان سعید پوش بلند است ایرانشاه با صد ها خدام خود یاد آور آنشک های شیخ و ری و استخر روزگار با فرو شکوه سامان است

پس از استبدادی انگلیس جمعیت عمده پارسیان نظری بمبئی کشیده شد بنا بر شماری سال ۱۹۲۱ از هند و یک هزار نفوس باری در ایالت بمبئی پنجاه و دو هزار و دویست و چهل و سه (۵۲۲۴۳) هزار آنان در شهر بمبئی میباشند ده هزار نفر در سایر نقاط هندوستان مخصوصاً در شهرهای گجرات کم در این نام اسم بردیم متفرق میباشند شعبه از جمعیت آنان از طرف شمال تا به پیشاور و از مشرق بکلکته و از جنوب به مدرس و بالائر تا جزیره سیلان کشیده میشوند هر چند که نسبت به جمعیت انبوه هند بمبئی پارسیان در میان هندوان در اقلیت هستند ولی قسمت بزرگی از آبادی بمبئی از پرتو پارسیان است کلیم مملکت وسیع هندوستان رخد مات شایان آنان بهره مند است در میان آنان سرمایه داران بسیار بزرگ و تجار درجه اول پیدا میشود پارسیان

در آغاز ورودشان به هندوستان بفلاحت پرداخته بعد غالباً نساج
بودند امروز بکارهای عمدتاً تجارتي و کارخانه و صنایع اشتغال
دارند

مخصوصاً در انجام این نامه میخواهم ارچندن علمای بزرگ
پارسی که در نزد مستشرقین اروپائی نیز مقامی دارند اسم
برم تا از قوه معدوی آنان برخوردار باشیم یکی از این دانشمندان
د کتر موبد جیواجی مدعی میباشد که در طی این نامه از او اسم بردیم
صاحب تالیفات بسیاری است در ادبیات اوستائی و پهلوی استاد است
دیگر گشتاسب نریمان است که در سانسکریت و زبانهای هندوستانی و دین
بودا و برهمن و تاریخ ایران و اسلام مهارت تمام دارد پروفیسور شاپور
بهدي والا مؤلف چندین جلد کتاب در تاریخ ایران و هند متخصص
است د کتر جمشید اوان والا در اوستا و پهلوی سرآمد و از شاگرد های
بارتولومه و اندر آس Bartholomae, Andreas آلمانی میباشد
بهرام گور پسر مرحوم تهورس انگلیسریا بصر مانند پدر خویش در
ادبیات پهلوی دارای مقام بسیار بزرگی است از علمای حقوق
دان مرحوم دینشاه داور نخستین قاضی زرتشتی عدلیه بزرگ
بمبئی بود جمشید بهرام گانگا ارقضات نامدار درجه اول عدلیه
بزرگ بمبئی است دینشاه ملاشش جلد ار تالیفات او در حقوق
در تمام هندوستان سندیت دارد از سایر علمای نامی در جزو
عکسها صحبت میداریم

برای آنکه بهتر بتوانیم بدرجه تمدن و معرفت پارسیان برخوردیم
بهر دانسته عکس اشخاص بزرگ و بناهای معتبر آنان را در این
نامه نشان دهیم

فقط برای اخلاق پاک و قوه گاراین فرزندان باوفای ایران
تا بچه دانشمند آلمانی یوستی Yusti و مستشرقه فرانسوی مئانت
Ménant گفته اندا کتفا میکنیم

Die Tugend der alten Perser muss mann bei den Parsi im
Indien suchen. (۳۷)

شرافت ایرانیان قدیم را باید در پیش پارسیان هندوستان جست

(Les Parsis sont) les agents les plus actifs de la civilisation
et du progrès (۳۸)

پارسیان موثرترین عوامل تمدن و ترقی میباشند

آنچه نگارنده میتوانم در خصوص پارسیان بفرمایم این است
که هرچند پارسیان بهشتی از هزار سال است ایران را بدو رود گفته
و در خاک بیگانه دنیا دیده هستند ولی هنوز در کاخ دلهای آنان آتش
مهرایران مانند آتش ایرانشاه شعله وراست

نه آنکه فقط پارسیان در سالهای دراز با سختیها ساخته زن
هزار گونه رنج در داده بالاخره خود را از چنگال آیدیب زمان
برهمنده امروز در خوشی و آسایش سرمیبرند بلکه از برای رستگاری
مشتی همکیشان خویش در ایران همیشه کوشا و تفتشا بودند از اثر شکایت
پی در پی که از زرتشتیان ایران هندوستان میرسد پارسیان برای
رهاندن آنان همت گماشتند با جزیه ننگین و آزار متعصبین را از
آنان دور دارند باین قصد در سال ۱۸۵۴ مجلسی با اسم انجمن
بهبودی حال زرتشتیان ایران تریاست سردینشاه پتیت با رونت
Baronet برپا شد یکی از پارهیان فاضل آن زمان مانیکجی لیمجی برای
تحقیقات و اعداد دوبار بایران فرستاده شد چون مؤثر اتفاق
نیفتاد نماینده گاهی از هندوستان با هم بدزد ناصوالدین شاه که آنوقت
در لندن بود فرستادند بالاخره سی اریست و هشت سال
کوشش و همراهی حکومت انگلیس زرتشتیان ایران از نارجزم
خلاص شدند میتوان گفت از هر تو کوشش پارسیان هندوستان است
که زرتشتیان ایرانی توانستند در این سالهای اخیر در وطن

Geschichte des alten Persiens von (۳۷)

Dr. Ferdinand Yusti S. 1

Menant, Les Parsis, p. 23 (۳۸)

خود حق رند گاهی پیدا کنند دانشمندان امریکائی جکسون میدویسد
 در این دومون اخیر جمعیت زرتشتیان از صد هزار رسید به نه هزار
 شاید این نه هزار هم اگر کسی بفریادشان نهی رسید تا کدون نابود
 شده بودند اینچنین مذکور هنوز برابست گذشته از آن دو
 انچنین دیگر برای خدمت عمومی ایران موجود است یکی معروف
 بایران لیگ (League) برابست سرپرستی عدل والا دیگری
 موصوم بانچمن زرتشتیان ایران برابست دینشاه ایرانی از
 پرتو کوشش این اخیر است که پیشوند مارکودو بدینجهان یکی برای
 پسران و دیگری برای دختران دریزد ساخت و دو خانه سرورتن
 قانا و دارالصدائع در شهر مذکور موجود آمد

آری بارسیدان انرژی کار و کوشش و بردباری که در خون ایرانی
 نژاد است و از پرتو پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک بجائی
 رسیدند که میخواستند امروز وطن محترم را اسپندتمان را نیز یاری کنند
 دلندی از آن یافت گوشت شد در نیستی گوشت تابست شد سعدی

بورداد

مدتی دادار Dadar

۲۱ ماه مارس ۱۹۲۶

پدرود ایرانیان از آبخوسهست مغستان (جریره هرمز)

ز ایرانیان نیز برگشت بخت
 کسی را بشکوه نمانده پناه
 دل افسرده از دشمن نابکار
 بدچار برمرز پدرود خواند
 بهرمز روان گشت و آرام یافت
 زدشمن بتنگ آمد و چاره جست
 بر آن دادبایها برافراخت
 بهم بشکند کشتی از آتشیز
 بهار از زیان کشته گشتن بدنگ
 بدریا درون لنگرو پشتبان
 بستند یاران دل داغدار
 گاممدار بخت و از اختران
 چو دریای عرمان برآمد بچویش
 درون ز آتش مهر افروخته
 اهورا و زردشت را کرد یار
 هرودی چنین مودد نیک خوی
 دواي سرزمین نیاکان ما
 کز او روشن آمد سراسر جهان
 هماره اهورات یاری کناد
 چه پیش آمدت کز فروما یکان
 زبون و نبال و پرهسان شدی
 پراکنده بر سر ترا گرد غم
 بدگان خام پرداختی
 که خورشید قاتان تو شد بهیغ
 شده نام و نیک تو یکسر بباد
 بجام فلک بیرق افراشدی
 خوش آن تاج و تخت و مهین دارگاه
 شبت هم بخون خفته و خوار شد

ز سامانیان واژگون گشت بخت
 ز کین و زبیداد نازی سپاه
 گروهی پراکنده در کوهسار
 در آن کوه سرهم پناهش نماد
 فروشد ز کوه و بدر با شغافت
 پس از چند سالی در آن آنخت
 بدریا بسی کشتی انداخت
 چه باک از ز کولاک آید ستیز
 فرو رفتن اندر دهن نهنگ
 اهورا بود یار آوار گان
 بس آنکه نکشتی فکندد بار
 ز هرمز روان سوی هندوستان
 میانه یکی موددی بر خروش
 دودیده سوی بوم خود دوخته
 تو کوئے ز بهر ستایش ستاد
 دوچشمان بر اشک و لب افسوس گوی
 توای کسور یاک ایران ما
 توئی سر زرتشت اسپندتمان
 درود فراوان ر ما بر تو داد
 تو ای مرز آباد سامانیان
 چیدن خوار و دیمارو بزمان شدی
 چرا چهر خندان تو شد دژم
 ز نازی چه دیدی که خود باختی
 هزاران فسوس و فراوان دریغ
 درشت بچنگال دشمن فکاد
 خوش آدمم که شاه و سپه داشتی
 خوش آن روز گاران و آن فروگاه
 چراغ فروزان تو تار شد

شها از چم رو خاک پاک نیا
 ز پندار ار شم گویزان شود
 دگر دارة از خاک و خون سر برآر
 از این کرد و خون دیدگان را بشوی
 بفرمای قارستم و هرمزان
 درفش اندر آرند رو پشت پدل
 قبیله بکوبند و کرنا دمند
 دریغا نه یار و نه کشور بماند
 نم پدل و نه آن گویان درفش
 شهشاه با کام در مور مرو
 بیاسود از جنگ و ازرنج راه
 ز گرد و ز خون بر باد است تاج
 شده کشورش از عرب یکسره
 سران و بزرگان و فرادکان
 دجا نیست در تو یک آتشکده
 هم آن شعاع ایزدی شد خموش
 اگر چه قدم گشت کانون تو
 دل ما ز مهرت درخشان بود
 بدیع از نماید مان ریز ریز
 بود تا ز زرقشت نام و نشان
 بمانیم در مهر خود استوار
 سکندر نماید و م نماید عرب
 خلیفه هم از این جهان بگذرد
 سراید عرب را هم این پنج رور
 جز این خاک و این کشور نامدار
 ز فردا چه داریم کا مروز بخت
 کس از راز آئنده آگاه نیست
 ندانیم فردا چه آید بدیش
 کنون رورگار تو وارون بود
 دریغا که از کرده اهرمن
 چه ساریم کز گردش روزگار
 بجز رفتن از درد تو چاره کو

سپردی بچنگال اهریما
 دل لشکر از بیم لرزان شود
 نشاید که شم گردد از کار زار
 ز خاک نیاگان مهر آدوی
 برانند از کشورت تاربان
 دلبران بجوشند بر سان نیل
 سواران چو شیران بمیدان جهند
 نه کسج و زور خود و اسپر بماند
 نه امپهد و شاه زریه کفش
 برافزاده از بای آزاده سرو
 بپوشید چشم از کبان کلاه
 رخاک سیم ساختم تحت عاج
 ز هامون و دشت و رکوه و دره
 کشیده بزرگوار اهریما
 نه نامی ز بهمنچم وز سده
 نباید سرودی را و سفا نگوش
 فسرده است با آن دل و خون نو
 چو موزین بدادت فروزان بود
 بهر تو خدزیم در رستخیز
 بماند ز تو نام اندر جهان
 مبارزیم امید در رورگار
 نه بماند ماند و نه رومی سب
 ز مانم بسی رنگ رنگ آورد
 زوی نام آرند نارد و سور
 بگیتی بماند کسی باید ار
 ز ما روی در قاف و دست رخت
 بس آنک اختر امروز همراه نیست
 فرا چاره بخشند یا زهر و بیش
 دل ما ز داغ تو پر خون بود
 بشاید درین خاکدان زیستن
 نباید همی رفت مان زین دیار
 پدایی ما رار و آواره کو

در آغوش تو جای ما زنگ شد
 بهار گشت و رسید امت دی
 در سقان تو باد زم دروزید
 گذر کن از این آب آهسته زو
 مکن مان چنین دور از آشیان
 گرفتن زوی دیده است سخت
 قوای باد آوارگان را نواز
 چو خون شهشاه جوشد همی
 ز چه کینه جوئے و خشم ز کیست
 فرستده زرنهشت بزرگی
 ترایا و خورش خوانیم و بس
 ز آسب دریا نگهدار باش
 بدر جدائے گرفتار کرد
 هماره بدر گوان تو امان
 ز ما گری به رود بر ما مایک
 دل ما ز مهر تو زانده داد
 سوی کشور هند بشقا و قدیم
 ترا نیک خواهم و درده شناس
 تمام تو یک گوشه گلشن کدیم
 ز تو خواندا پور ایران زمین
 نور داود

عرب آمد و نام ما دنگ شد
 وطن ما در پاک و فرخنده پی
 کدون روزگار جدائے رسید
 خدارا نوای کشتی تیز پر
 خدارا ما رحمی ای دادان
 هم ایدون ما زار و شریده است
 خدارا قوای موج با ما ساز
 چرا آب دریا خروشد همی
 نوای آب این شور و آواز چست
 اهورا قوای کردگار سترگی
 جزا ر تو نه داریم کس داد رس
 در این ورطه ما را تو غمخوار باش
 هر آنکس که ما را چیدن خوار کرد
 مبیناد روز خوش اندر جهان
 قوای آب و ای باد و ای گوه و خاک
 دگو نام زندگ تر بایده داد
 صرنج از ر تو روی بر نافریم
 سپاس و درود تو داریم داس
 بیاد تو یک شعاع روشن کدیم
 ربان و روان و دل و خون و دین

کوه سر قلم کوه — آنکس است و یا آنکس است جزیره
 معسکان جزیره هرگز — کولاک طوفان — آبخیز موج
 عزمان خشمگین — بزمان افمرده — صیغ — ابر — نیا جد
 جمع آن لیاکان اجداد — پیکار جنگ
 رستم پسر فرخ اورمزد سپهبد ایران در قادیان کشته شد
 هرمزان سپهبد ایران در شکست شوشتر اسیر عربها شد و او را
 نمکه برده و در آنجا کشتند

قبیره دهل طبل — بهر چه عید بزرگی است در بهمن ماه
 بر زمین اسم یکی از آتشهای همدس است
 زم سرما و زمستان — سترگی بزرگی

The Arab has come and we have to fly,
 As no room in our country there is now for us.
 Oh dear motherland, oh sacred soil,
 Spring is now over and winter has set in.
 The day of our separation has now approached,
 The wintry blast is now blowing in thy garden.
 For God's sake, oh ship ! Move slowly through the waves,
 And oh sails ! Do not separate so quickly from our native land.
 What unhappy wretches we feel to be sure,
 When we have to turn our eyes from these shores.
 For God's sake, oh waves, be friendly to us,
 Oh winds of heaven, have mercy on us.
 Oh why is the sea so furious to-day,
 Is it the blood of the king that is boiling in it ?
 Why are the waves so boisterous and fierce
 Are they vowing vengeance on the invaders ?
 Oh Almighty Lord, who sent Zardusht to us,
 Except Thee we have no friend, no protector,
 In this our plight, be Thou our sympathiser,
 In this waste of waters, be Thou our guide.
 To those who brought us to this unhappy state,
 To those who flung us in this misery,
 Grant them not one day of pleasure on this earth,
 And make their lives partners of grief and sorrow.
 Oh wind, oh waters, oh mountains, and oh earth,
 Bid a sad farewell to our dear motherland.
 Say unto her : ' Thy fame shall ever remain,
 Our love for her will never lessen one bit,
 Do not fret because thy children are leaving thee,
 And are steering their course to India's clime.
 For ever in their hearts shall they yearn for thee,
 They shall ever wish thee to be happy and free.
 In thy memory shall they raise a fire-temple
 In thy name shall they found a fair city.'
 From the soil of Iran I have imbibed all that I have in
 speech, heart, blood and religion.

The great, the noble, the learned men of Iran
 Are in the shackles of Satanic oppressors bound.
 Not one fire-temple in this land is left ;
 No more are performed the Jashans of Bahman and Sadah ;
 No more are heard the Hymns of the Holy Avesta ;
 The Torch of true religion is extinguished.
 But Iran ! Though thy constitution has been destroyed,
 And though thy heart with grief is filled,
 Our breasts will forever heave with true love for thee.
 Let them cut up our bodies into a thousand little bits,
 On the Day of Resurrection we will be awakened by thy love.
 So long as the name and fame of Zardusht remains bright,
 So long will thy name be in the mouths of men.
 Loyal and staunch we will be in our love for thee,
 True and hopeful we shall ever be.

The mighty Alexander is gone ; the Roman Emperors are now no
 more ;

So likewise shall the Arabs disappear from the earth.
 Even the Caliph has to go and leave the world—
 Such are the changes brought about by Fortune's Wheel.
 So shall this Arab regime also pass away
 And leave nothing but its dreadful memory behind.
 Except this famous and this bountiful land
 Nothing shall endure permanently in this world.
 Why wail for the morrow, when to-day we find
 That Fortune is frowning on our lives ?
 The secrets of Fate to us are unknown,
 The star of our Fortune is not on our side.
 What to-morrow will bring is hidden from us ;
 Will it bring us freedom or serfdom's curse ?
 But at present our lot in miseries is cast,
 And our breasts with grief and sorrow are filled.
 Woe that we cannot live in this land
 Due to the wicked Ahriman.
 What can we do if it's our fate
 To leave our national home and estate ?
 There is no salvation for us but to go,

Thou art sunk low in grief, and sad affliction is thy lot.

Oh ! Why is thy fair face clouded with trembling fear and aching
sorrow ?

Oh ! Why is thy once proud head bowed low with grief and shame ?

What made thy people lose their hearts against the Arab hordes ?

What made them flee and leave their houses in the hands of
strangers ?

Alas ! The Sun of thy good fortune is now hidden in the clouds of
adversity ;

The National Standard is now in the gory hands of thy despoilers ;

And thy ancient glory and reputation have fallen in the dust.

Oh happy were those days when Iran had her own kings,

When her armies raised her national honour to the skies.

Happy those days when thy monarchs' fame and name

Were bruited in the four corners of the world.

Alas ! those days have gone, those kings are now no more.

Oh ! What led the king to surrender his kingdom to the grasp of
his enemies ?—

It ill beseemed a monarch to flee from the field of battle.

Arise, arise,—once more from the dust raise your heads,

Dash the blood stains from your eyes' and allow not

The reputation of your glorious ancestors to be dimmed.

Order your Rustom and Hormuzan to drive the Arabs from our
land ;

Raise the Standard on the elephant and let your warriors surge
like the Nile.

Blow, oh, blow the bugles, sound, oh, sound the drums,

And let the troopers fly their steeds across the battle field.

But, alas, there remains no Fatherland, no friend,

No gold and silver, no helmet and no shield.

No longer the Kaviani Standard flutters in the breeze,

No troops are there, no king with brilliant cavalcade.

The king fell like some tall cypress in the woods,

He fled from the toils of warfare and doffed his Kiani crown,

His sceptre and his throne have gone beyond recall.

Over the whole land, the Arab hordes now swarm

Over the hills and valleys and across the broad open plains.

FAREWELL OF THE ZOROASTRIANS FROM THE ISLAND OF HORMUZD.

(Translated by Prof. M. J. Antia, M.A.)



When the Sassanians lost their throne, the star of Iran set,
And the Arab's iron fist crushed out the freedom of the race.
To the mountains flew the people with broken hearts and tears,
But nowhere could they find a refuge from hourly gathering horrors.

From the mountain rocks they fled, and to their native land sad
farewell said.

And in the Isle of Hormuz they found a refuge from their foes.
Here they rested in the Isle for some years or so, but they were
harassed again.

By their enemy and this forced them to emigrate from their dear Fatherland.

So upon the heaving ocean they cast their lot, and on board some sailing ships

Braved the fury of the tempests and the perils of the seas.

Better far, they thought, to perish in the waters and be eaten by the sharks.

Than have their throats slit open by the Arab scimitars.

These sturdy Pilgrim Fathers, they lifted up their hands in prayers
To the Almighty who is the Protector of His creatures both on land
and on the sea.

Thus they started from the island and to India steered their course
With tear-stained eyes and sorrow-laden hearts.

Then up stood a holy Priest and flinging far his eyes

To where the shores of Iran receded from his gaze.

The sight of his native strand his heart with fervour filled,

And invoking his God and Prophet, he thus gave vent to his grief :
 " Oh sacred land of Iran ! Oh land of our ancestors proud and
 great !

(Oh land of Zardusht Spitaman who spread enlightenment through-
out the world !

May the Almighty God bless thee,—is our heart-felt prayer.

Oh thou once great and flourishing kingdom of the Sassanian
dynasty !

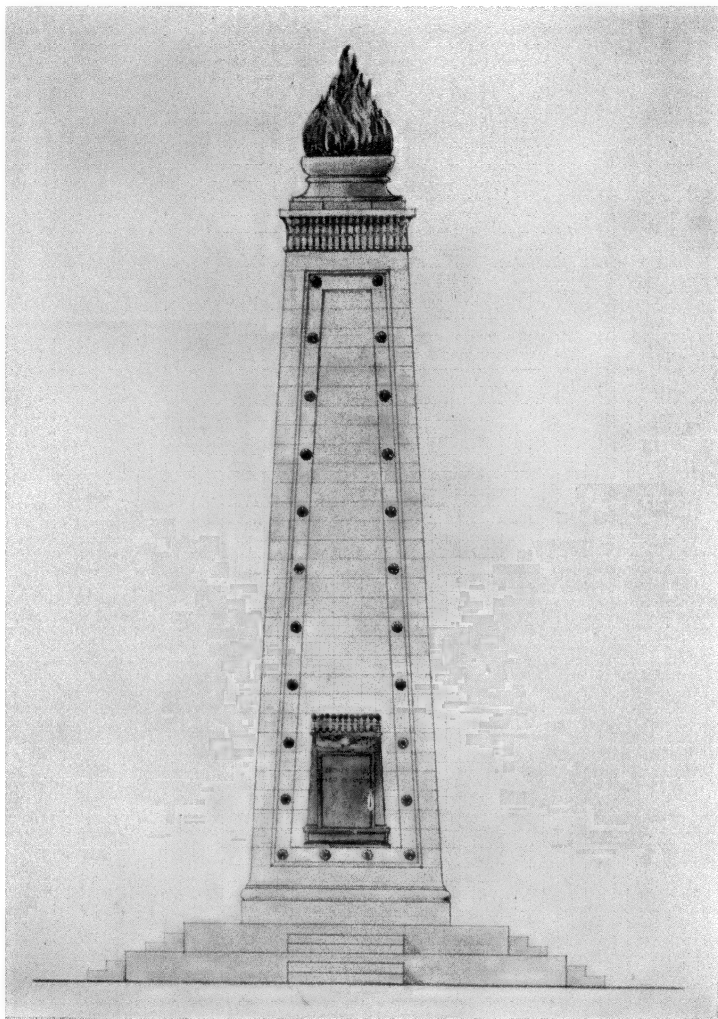
In what a miserable condition art thou now fallen ?



ا و خـ شور ايران زرـ شـت اسـمـنـتـمـان كارنـفـاش پارسي
پـبـتا والا

ZOROASTER.

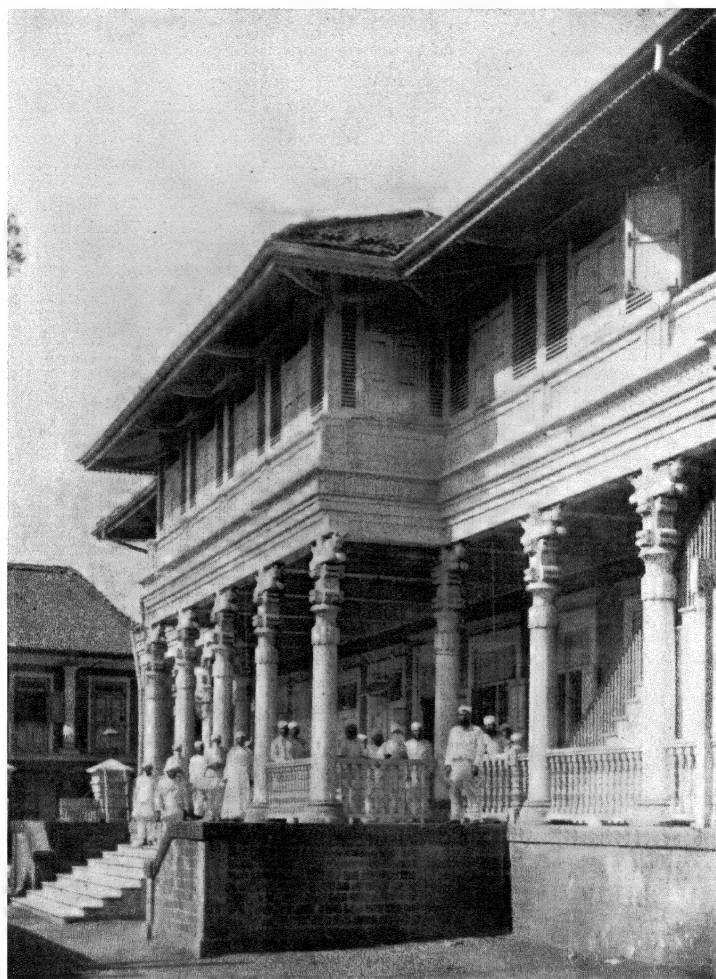
From the painting by Mr Pithawala.



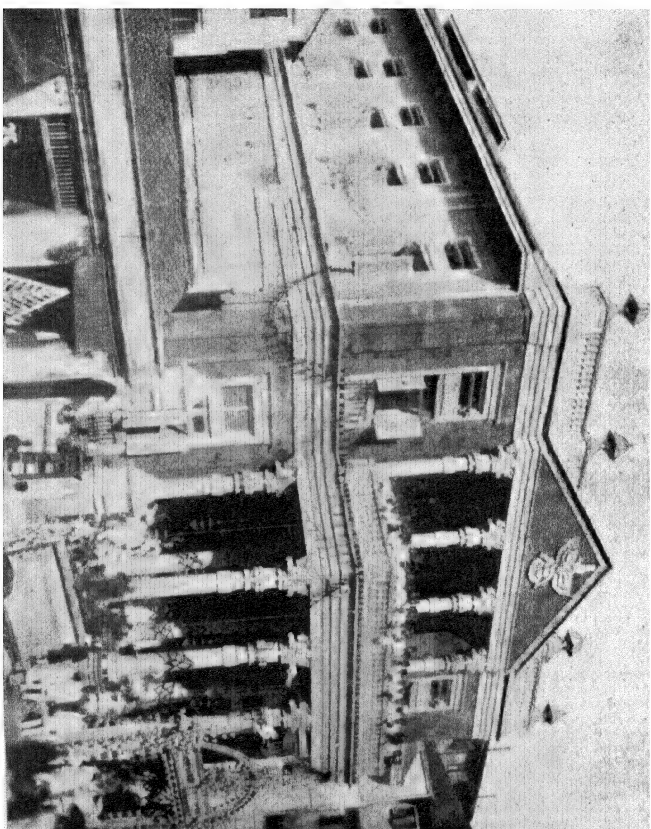
۲ ستون سنجان کر در سال ۱۹۱۴ بیادگار ورود
 زرنشستیان در هندوستان در شهر سنجان
 برپا شد

MONUMENT AT SANJAN

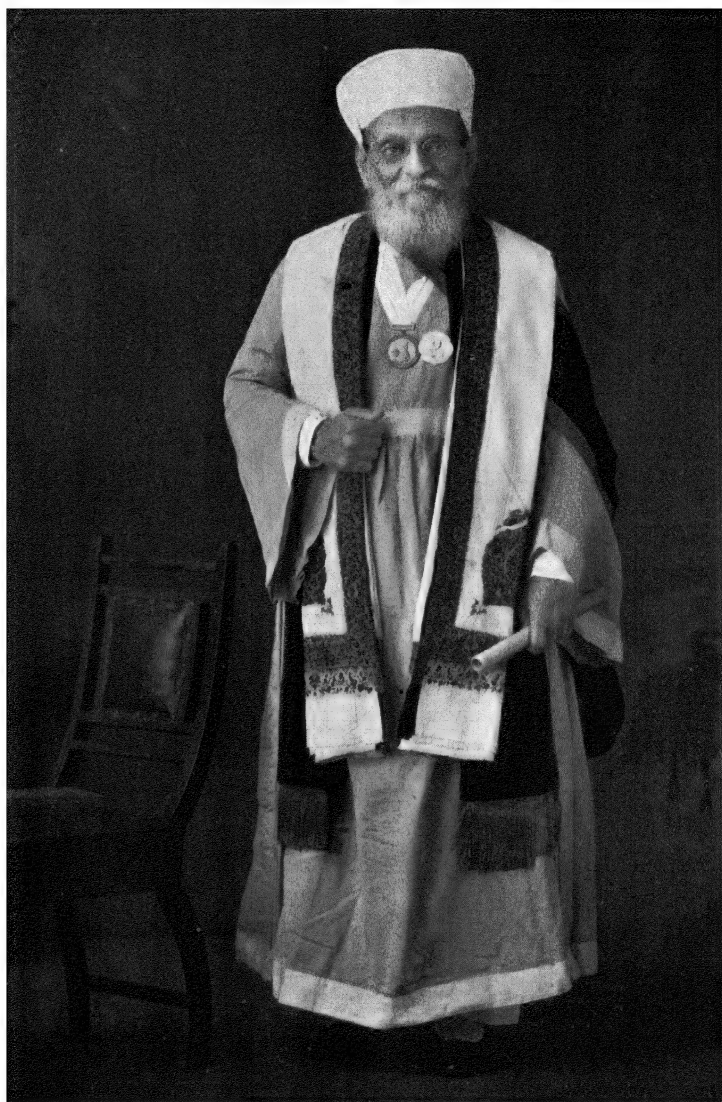
*Raised by the Parsis in 1914 in memory of their landing at
 Sanjan from Diu.*



۳ ایران‌شاه آتش بهرام (ورهرام) پرستش‌گاه معروف
در ده آودوادا بمشتر از هزار و دویست سال است
کمر آن مقدس در آن روشن است



آتش بهرام (وردرام) پر صحنہ کا سہا پہنشاہی و جمہوریہ
 ANTWAN ATASH BEHRAM AT BOMBAY.



۵ دستوردارا (میردادان هودد) معروف به شمس العلماء مسر
دستور بنویسن مساجدا *
*

عالم ستاره نوايي اين است کم در آخر کذاب در تخت امراء
عکس بشرح مفصل تر رجوع شود

SHAMS-UL-ULMA DASTUR DARAB DASTUR PESHOTAN
SANJANA, B.A.



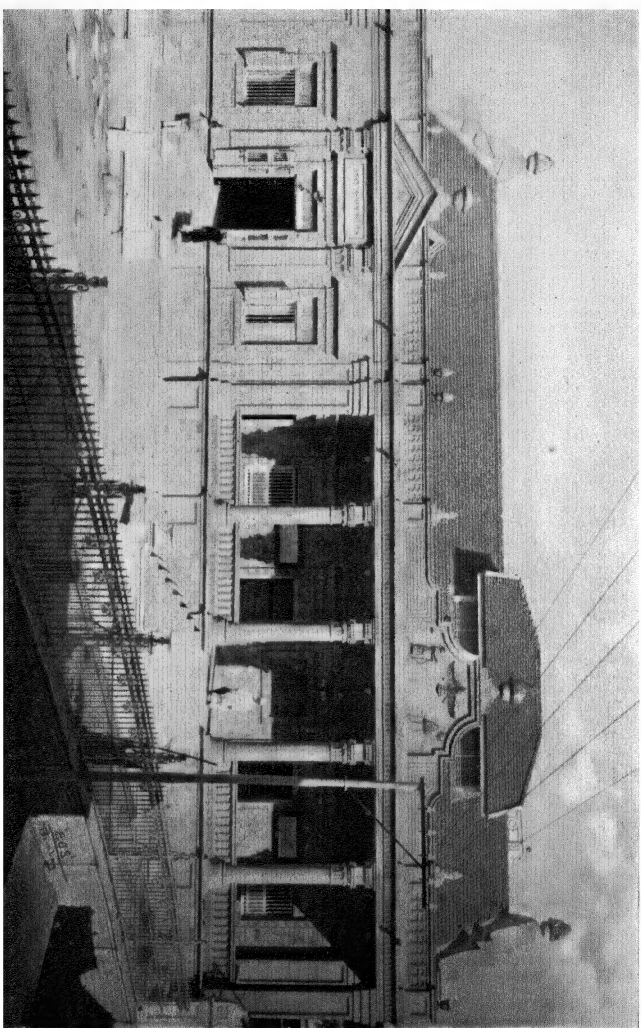
۱ آژنش بگرام بڑھنگا د قد بھي د ر بھدڙي
 FAIRLAMI COWASTI BANAJI ATASHI BEHMAN AT
 BOMBAY.



۷ دس-ورد کمر کیٹبایڈ (موید ان موید) شمس العلماء معروف
سردار بونا *

SHAMS-UL-ULMA SARDAR DR. DASTUR KAIK(BAD
ADARBAD NOSHERWAN.

*High Priest of the Parsis in the Deccan, who has got 28 Dioceses
in India under his Jurisdiction*



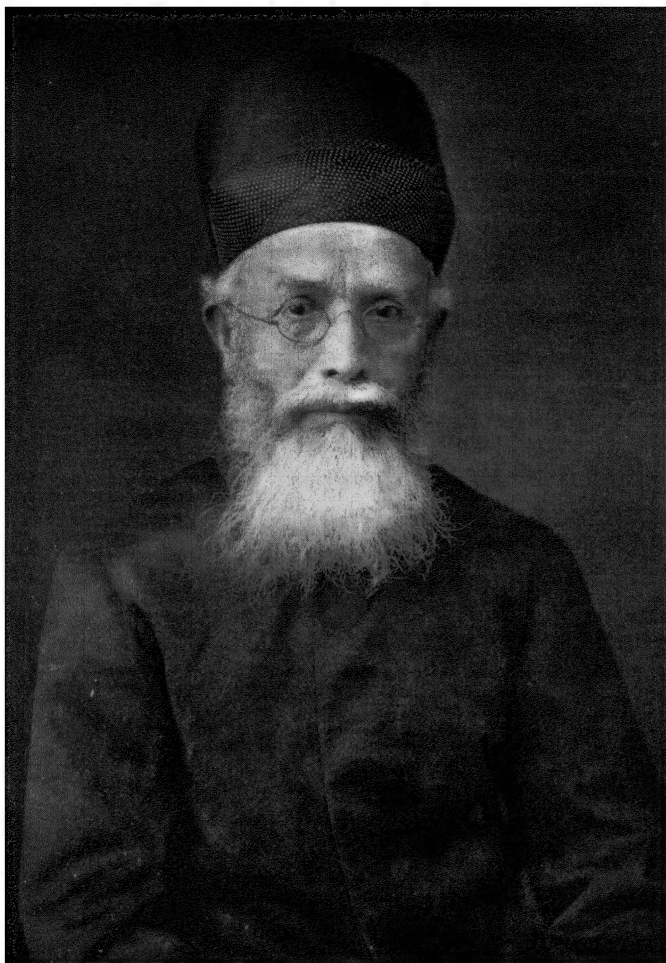
۸ آتش بهرام در شهر نوساری تقریباً یکصد سال از بهای آن میگذرد

ATASH BEHRAM AT NAYSARI.



۹ دستور دکترا دالا (موبدان موبد) در کراچی
 نطان بسماار فصیح و بلیغی است در امریکا تحصیل
 کرد است

DASTUR DR. M. N. DHALA OF KARACHI.



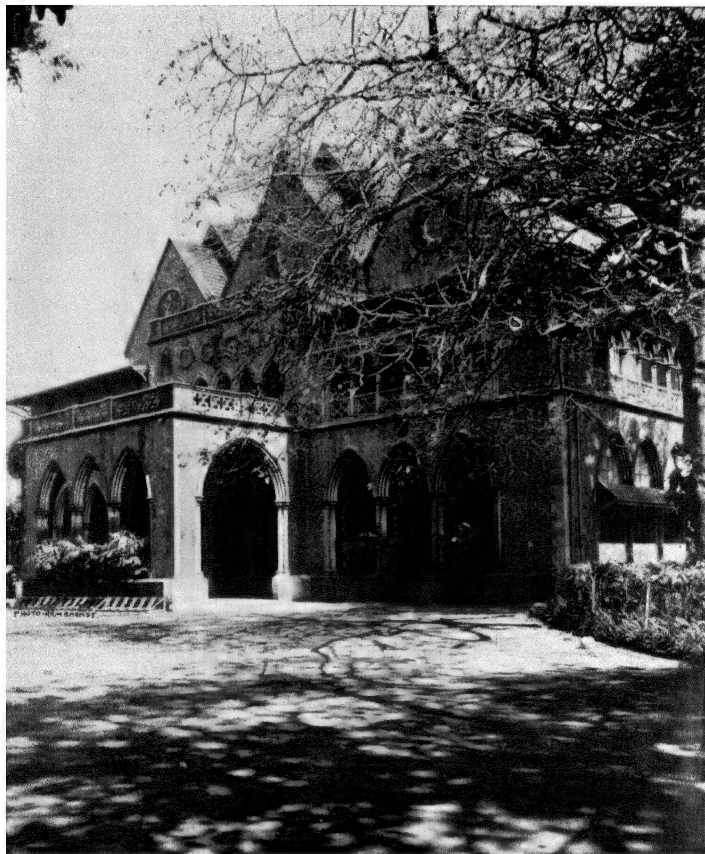
۱۰ دادابهای نوروزجي مشهور، پير بزرگ هندوستان
 نخستين نماينده هندوستان در پارلمان انگلستان *

Ms DADABHAI NAOROJI



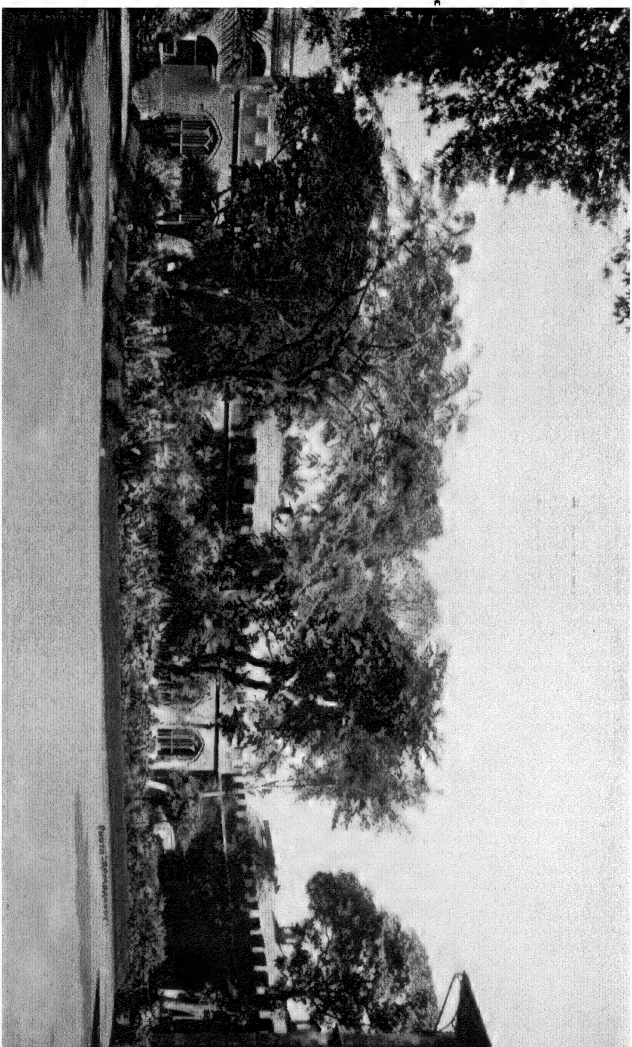
۱۱ صاحبزادہ سر جتیشدھ جی جی جی باہمی داروخت اول
معروف برہن راد ہونہ بافتوت رنگ ختراء
سروبرگ زرشتمان ہندوسنان *

STATUE OF SIR JAMSETJEE JEJEEBHoy
(1st BARONET)



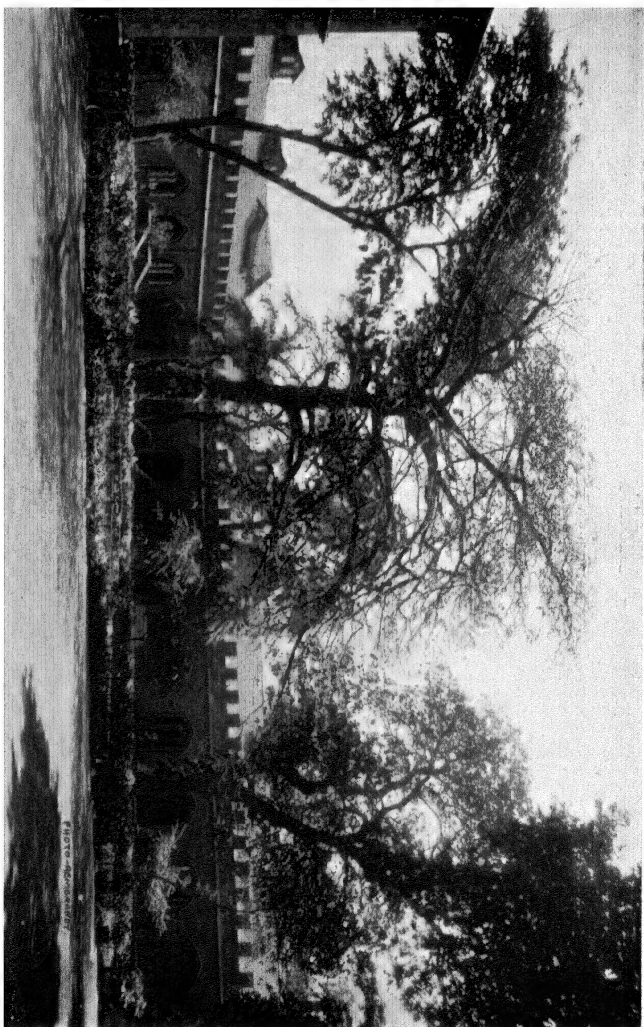
۱۲ د خول مریضخانہ بزرگ و عمومی سر جمشید جی از
 بناہای خمیر سر جمشید جی د ر بمبئی

FRONT VIEW, SIR J. J. HOSPITAL,
 BOMBAY.

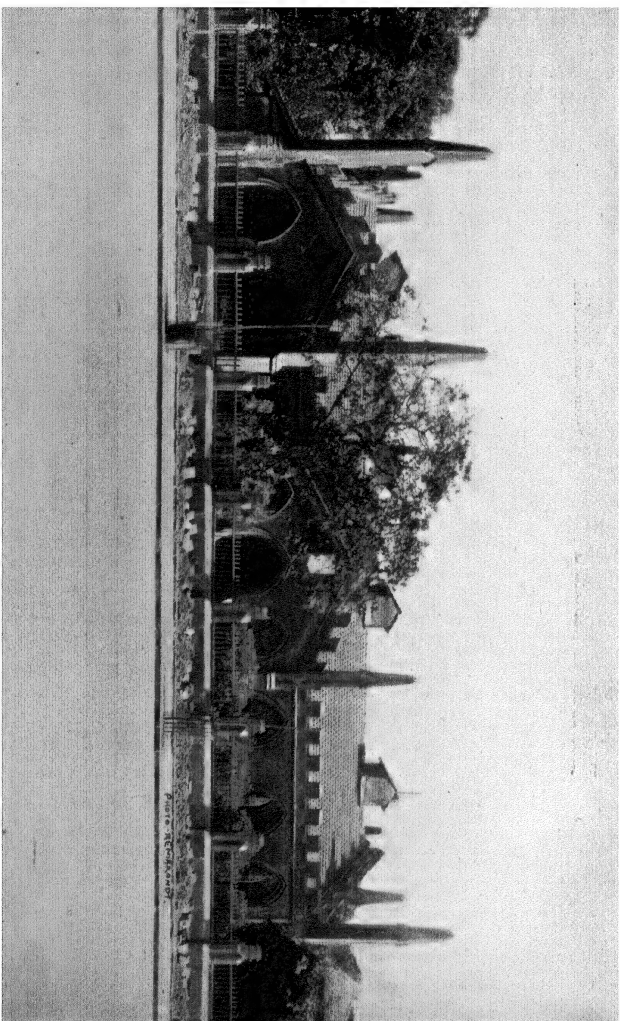


۱۳ یک طرفه از مریف کا نه در گسور جمشید جی با روستا

LEFT WING, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.

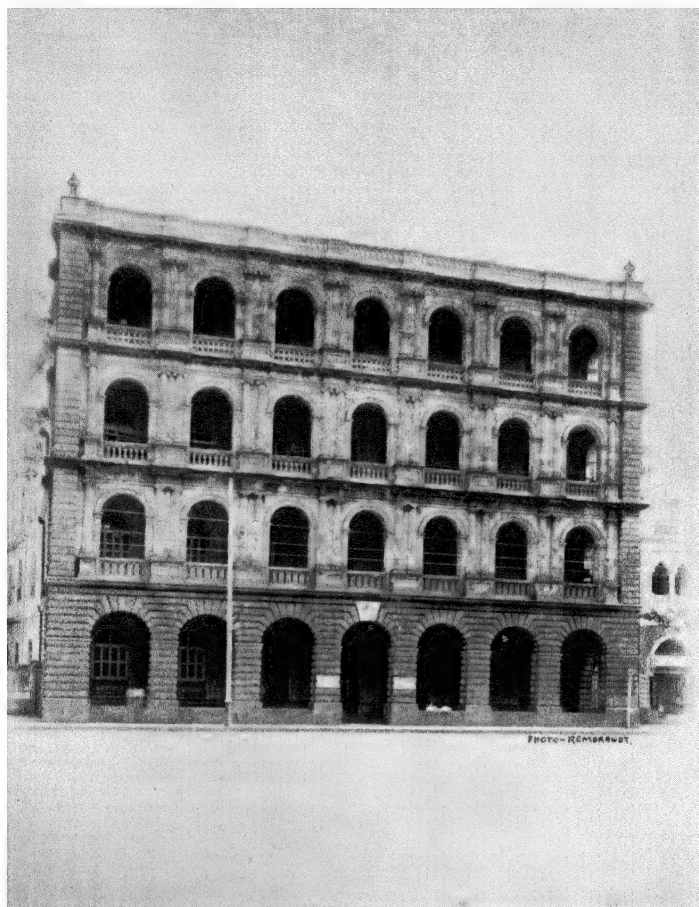


RIGHT WING, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.



۱۵ یکی از عمارات مرخصانان سر جمشید جی مائتروس
پارسی وارڈ

PARSI WARD, SIR J. J. HOSPITAL, BOMBAY.



۱۶ مدرسہ عالیہ ازبناہای سرجمشمدجی نوای پارسمان
در شصت سال پیش از این ساخته شد

**SIR JAMSETJI JEEJEEBHOY PARSİ BENEVOLENT
INSTITUTE**

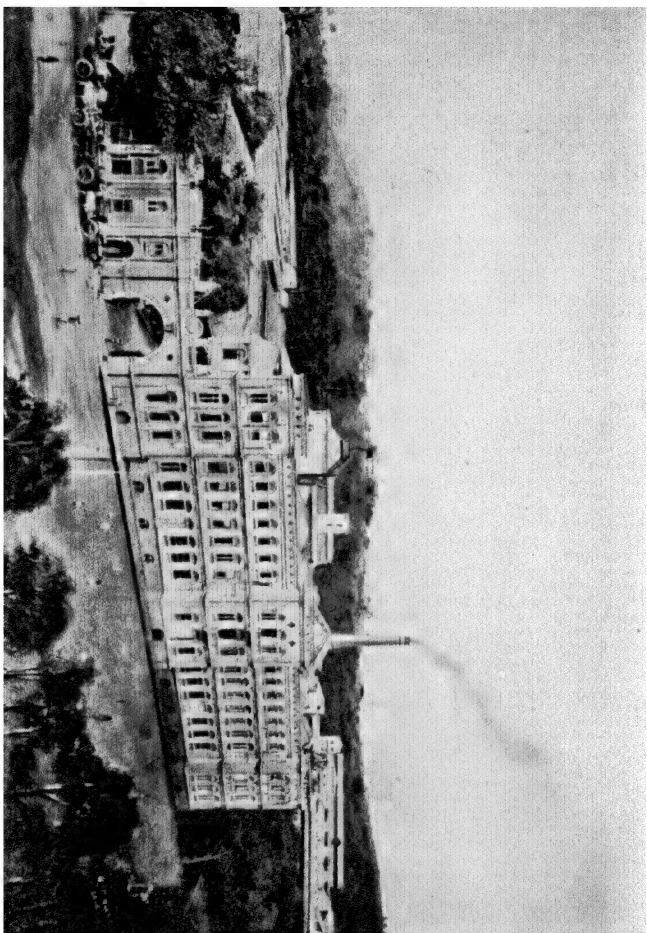


۱۷ سر جمشید جی جی بیهای بارونت در انجم میبرد سر
 جمشید جی بارونت رئیس و درگ حاکم زرنستان
 هندوستان بالباس سفید کرد و وقت عبادت پوشید
 SIR JAMSETJEE JEJEEBHoy (PRESENT PARCNET)



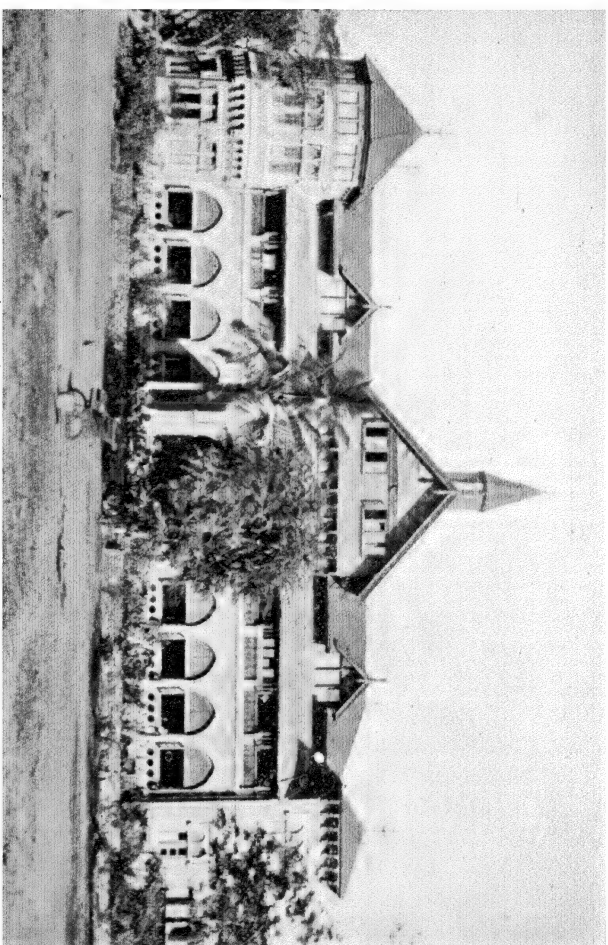
۱۸ مجسمه سر دینشاد پتیت بارونیت اول یکی
 از مردان بزرگ پامی از برنو کوشش او زرشندان
 ایران از زیر بار گران و ناگوار جزیر رهائی یافتند
 و یکی از پیشروانی است که در ایجاد کردن
 کارخانه در هند اقدام نمود *

STATUE OF SIR DINSHAW PETIT (1st BARONET)



۱۹ کارخانه نساجی پتیت در بمبئی

THE NANOCKJEE PETIT MILL, BOMBAY



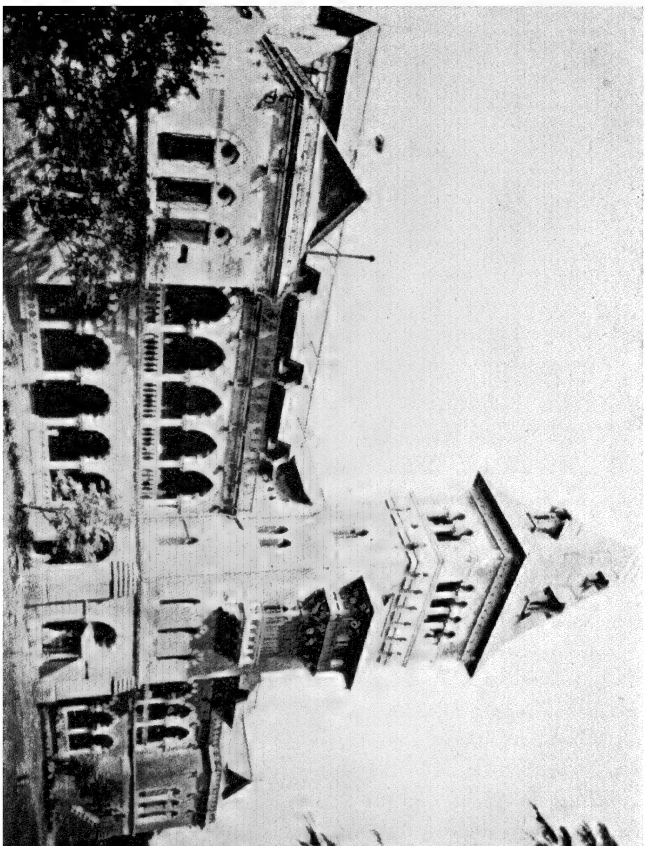
• سر دینشا پتیت برائی زنان و بچہ
در بمبئی

THE SIR DINSHAW PETIT HOSPITAL FOR WOMEN AND
CHILDREN.



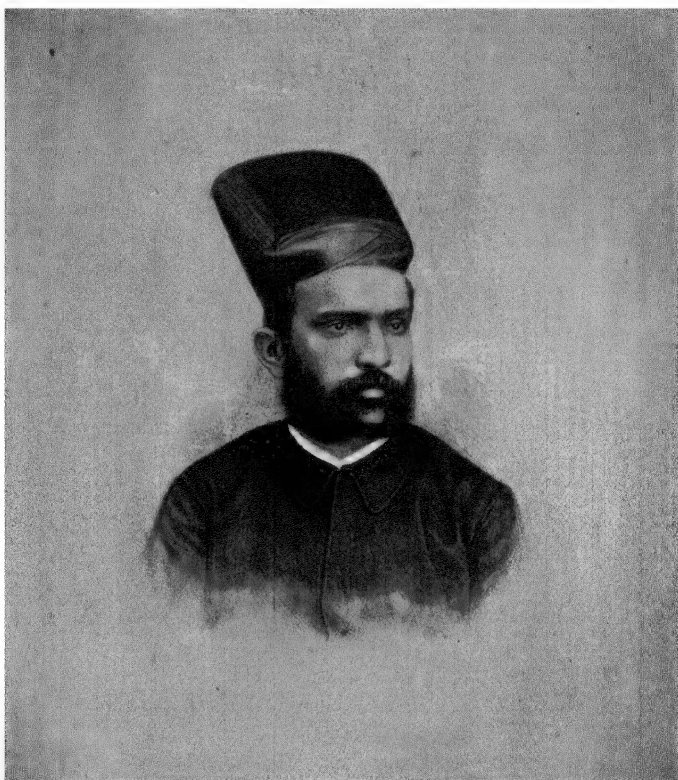
۳۱ مریضخانہ متجانی سو دینشاہ ہتیت برای چارہ بایان

THE LADY SAKARBAI D. PETIT HOSPITAL FOR
ANIMALS.



۲۲ مدرسه عالی صنایع از بناهای سر دینشاه پتیت

THE VICTORIA JUBILEE TECHNICAL INSTITUTE.



۲۳ مرحوم جمشید جی پتیت شاعر حساس و مایه‌خواه ایران
دوست از خانواده سر دینشاه پتیت

THE LATE MR. JAMSETJEE NUSSERWANJEE PETIT



۲۴ کتابخانہ جمشید جی پتیت بزرگترین کتابخانہ بمبئی
 است بیاد شاعر مرحوم ساختہ شد

JAMSETJEE NUSSERWANJEE PETIT INSTITUTE



۲۵ ہما بانو جہا نگیر متا نمبر ۶ سر د یف ساد ہ تمت

MRS. HAMABAI JEHANGIR MEHTA



۳۶ یتیمخانه نرس و مدرسه ن دختران نر نسنشی ن ر یتیمخانه نر

بنیاد ای یتیمخانه نر و مدرسه نر

AVABAI F. PETIT PARSI GIRLS' ORPHANAGE.



۲۷ سنسنا قوریوم (دارالصالحه) از بناهای آدان دانو مادر
همایانو و سردینشاد پتیت دوم

FRAMJEE DINSHAW PETIT SANATORIUM.



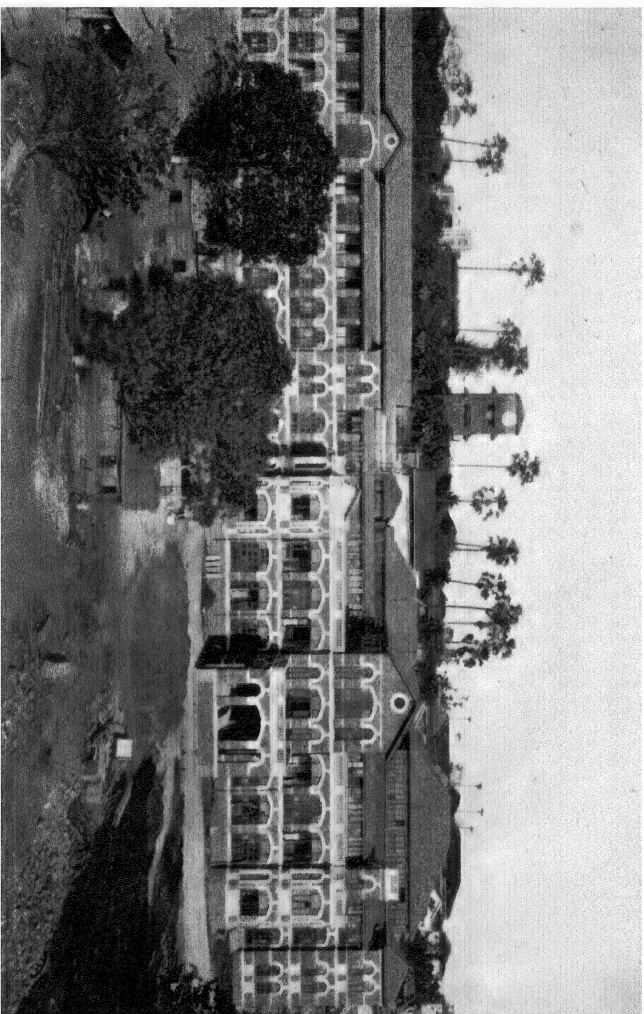
۲۸ سردینشاد ہمت دوم یکی از بزرگان زرنستان

SIR DINSHAW PETIT (2ND BARONET).



۲۹ جهانگیر بھمن جي پڻيٽ ڪر بهمراجي پدر خویش
 مرید خانہ بزرگ پارسیان را در ہندوستان بنا کرد

JEHANGIR BOMANJEE PETIT.



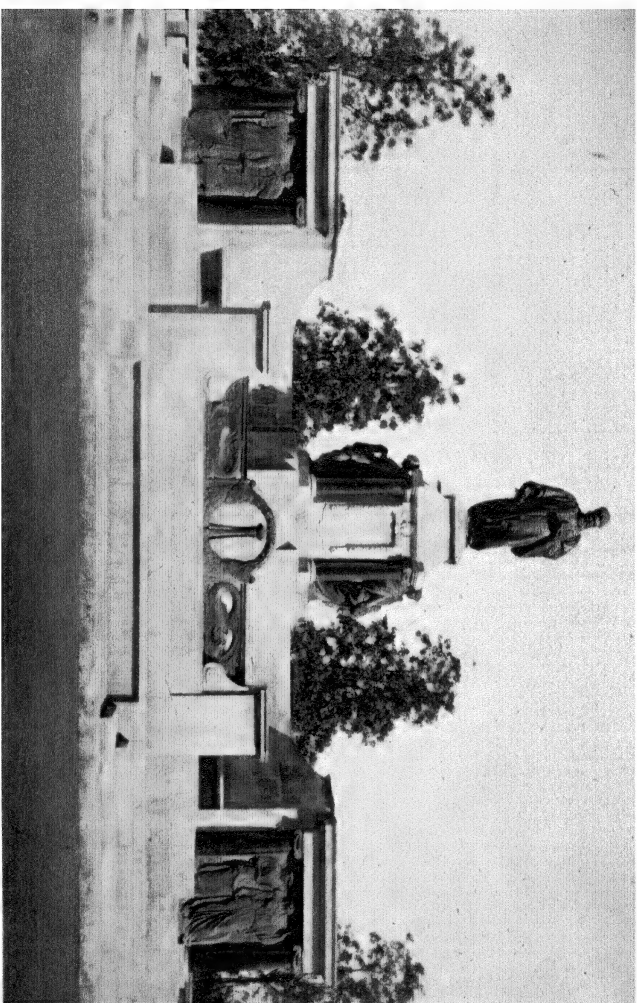
۳۰ مریفہ خانہ بزرگ داریان از سماج آری ہمن ہی ہست

THE PARSİ GENERAL HOSPITAL



۳۱ خانم جا ئي جي پٽيت يکي از خانمهاي ترقيخواه و
معارف پرور پارسبان کمر خدمات شايان بعموم
نموده است

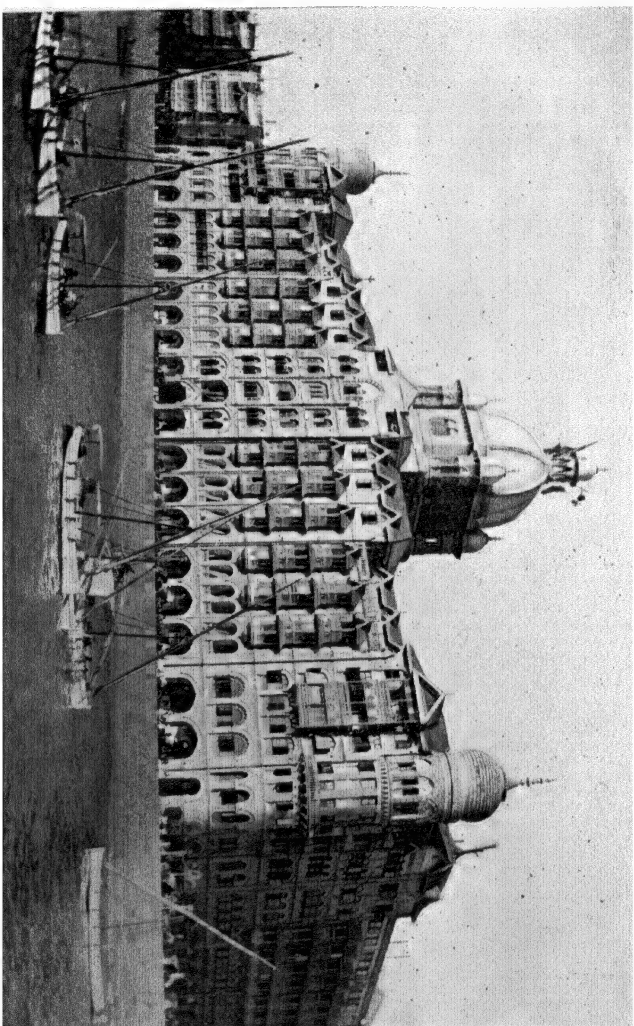
MRS. JAIJI JEHangIR PETIT.



۳۲ منجسم جمشید جی نوشروان ساا نانخشین موسس کارخانہای بزرگ

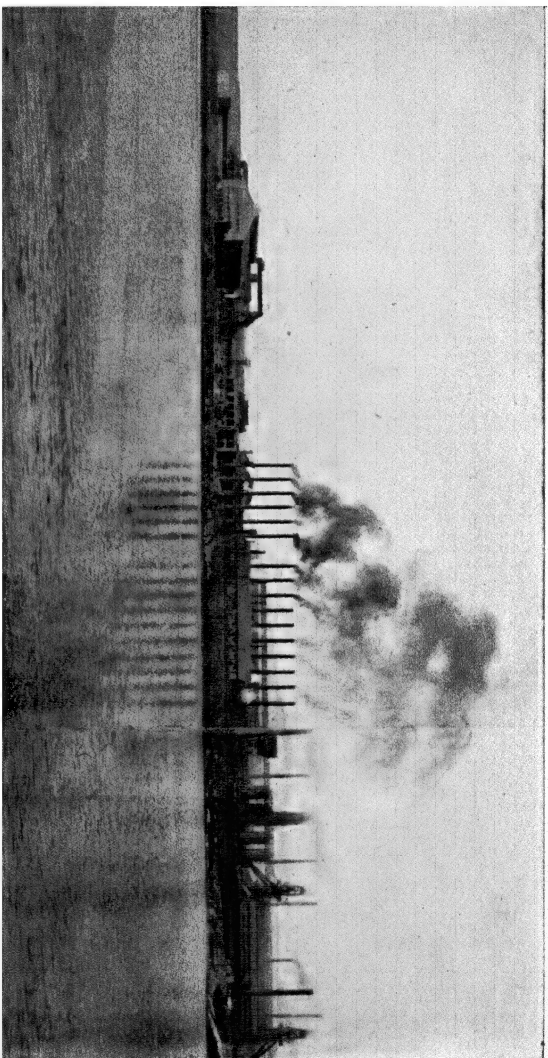
ایکٹریک آدی و کارخانہای آبن سازی

STATUE OF JANSHEJJI NUSERWANJI TATA.



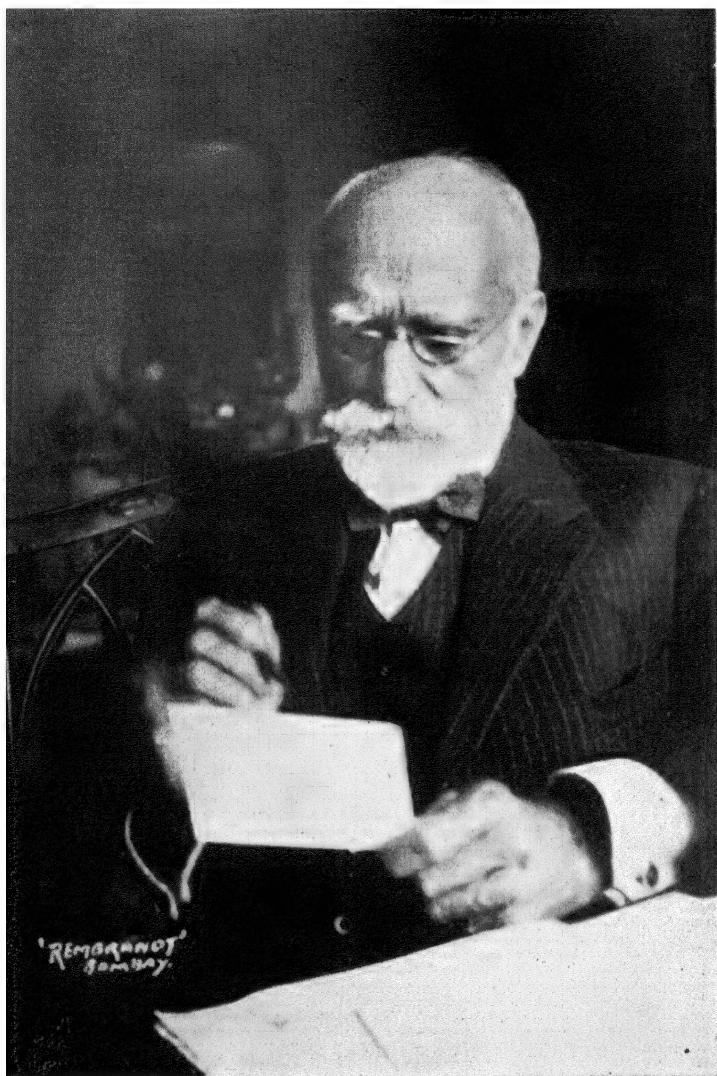
۳۳
 تاج مهال بزرگترین مهیا نخلان در تمام ممالک آسیا را رای ششصد اطاق میباشند
 ۳ میلبون روپیه خرج این عمارت شده است از بناهای جمشید جی نوشروان تاجا

TAJ MAHAL HOTEL.



۳۳ کارخانہ آئرن جہشید پور از بزرگترین کارخانہای هندوستان بشمار است
از پناه یی جہشید پوری *

TATA IRON WORKS AT JAMSHEDPUR



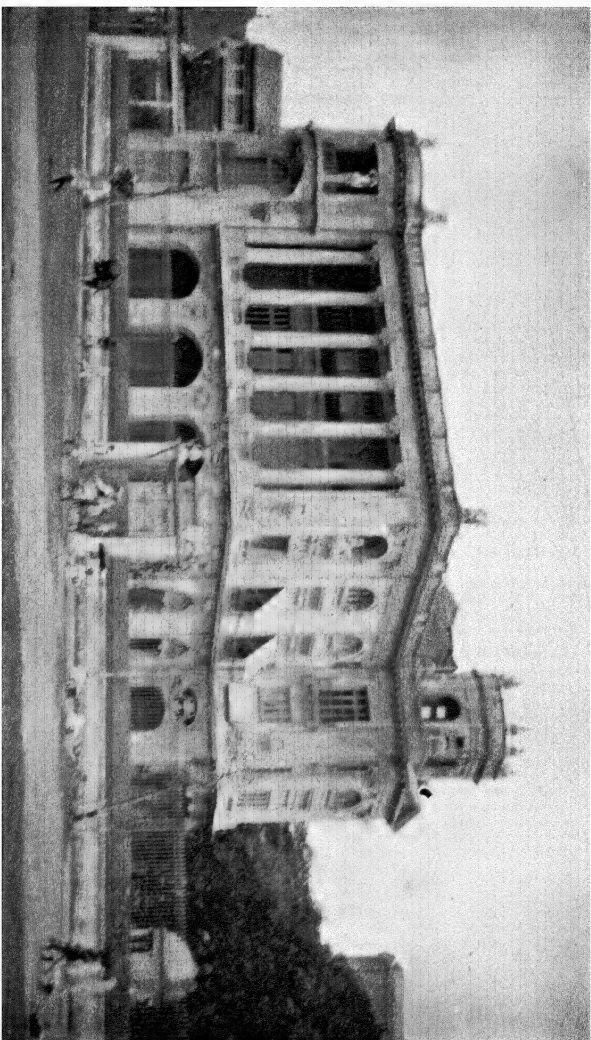
۳۵ سر داراب دادا رئیس کل کارخانہ ہارہ ادارات تاتا

SIR DORAB JAMSHEDJI TATA.



۳۱ مرحوم سر رتن ناتا پسر جمشید جی معروف کر ثروت
 هنگفت خود را برای اعمال خیر و دفع کرد داست

SIR RATAN JAMSHEDJI TATA.



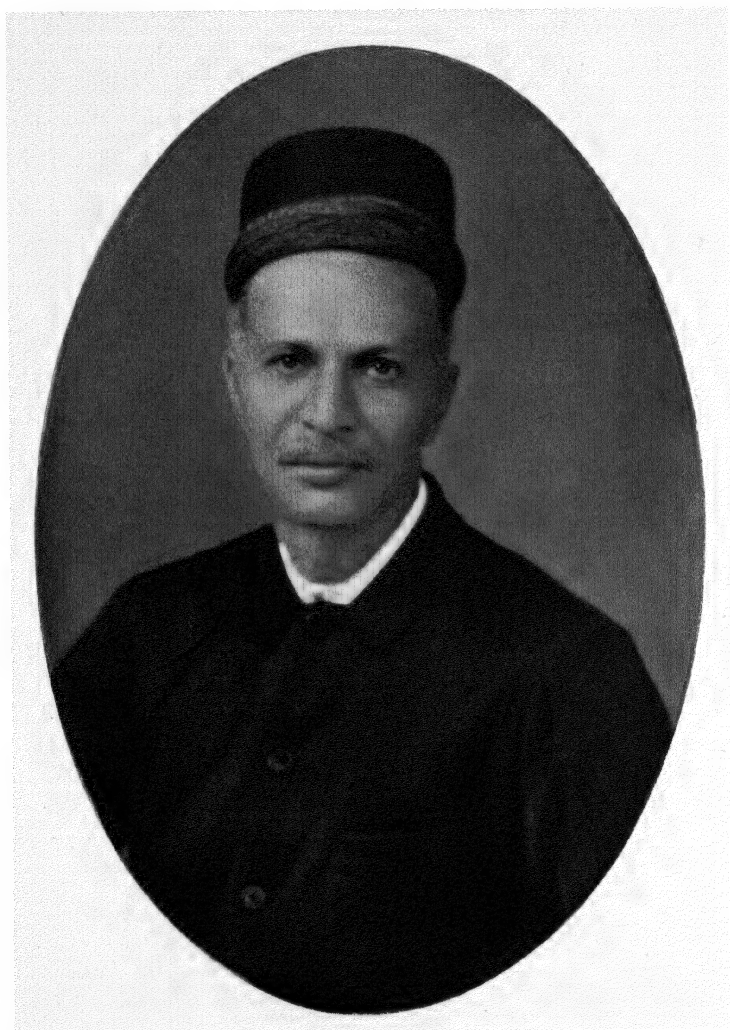
۳۷ قصر صو رتق زانا برايج سور د نناشي بشاور بمديني باخشيد د شيد

TATA HOUSE.



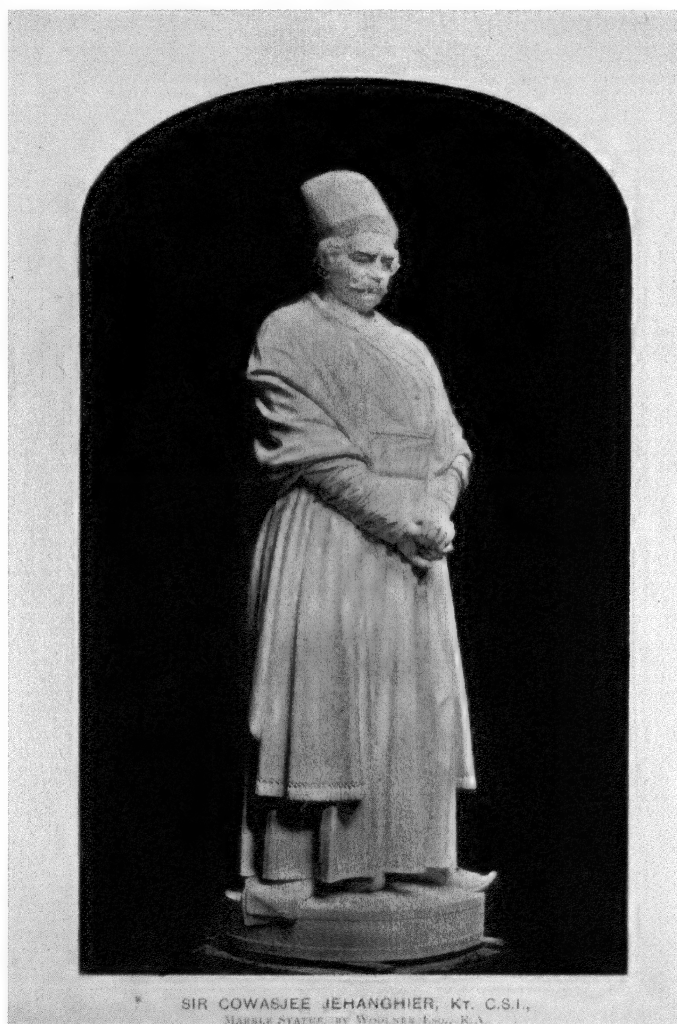
۳۸ نوازبانو خانم مرحوم سر رتن نانا موسس دواخانہ
عمومی و سماجی در پرد

LADY NAVAJBAI R. TATA.



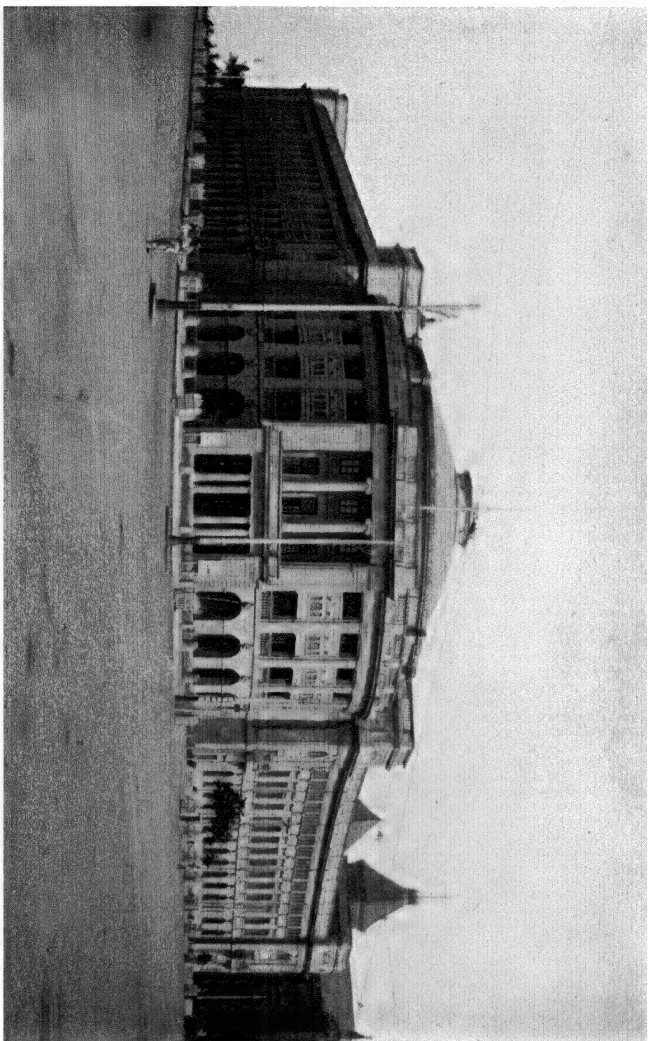
۳۹ پشوتن دوساباهاي مارکر مو سس دو دارالایام یکی
برای پسران و دیگری برای دختران در یزد

PESHOTAN DOSSABHOY MARKER.



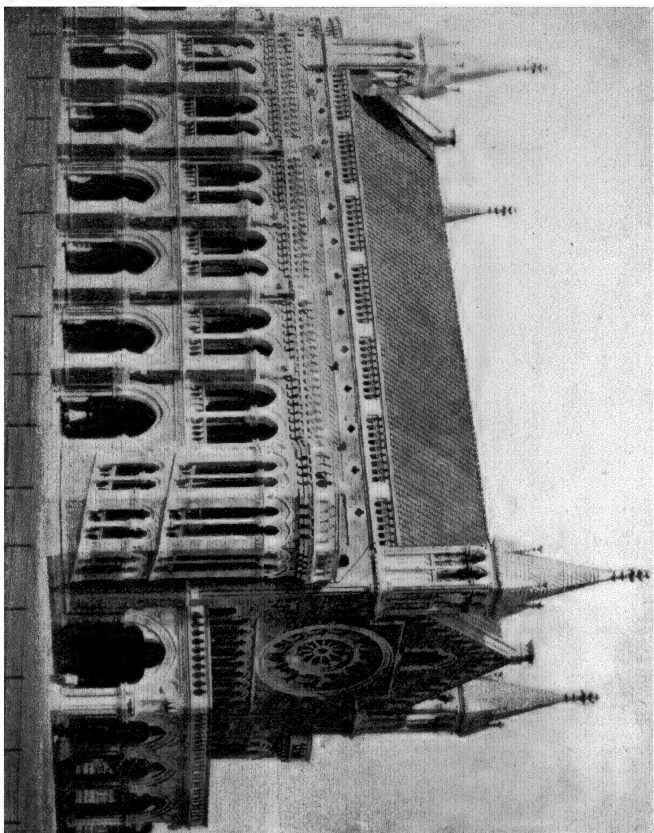
۴ مہجسہ سر کاوس جی جہانگیر بارونٹ

STATUE OF SIR COWASJEE JEHANGIR (1ST BARONET).



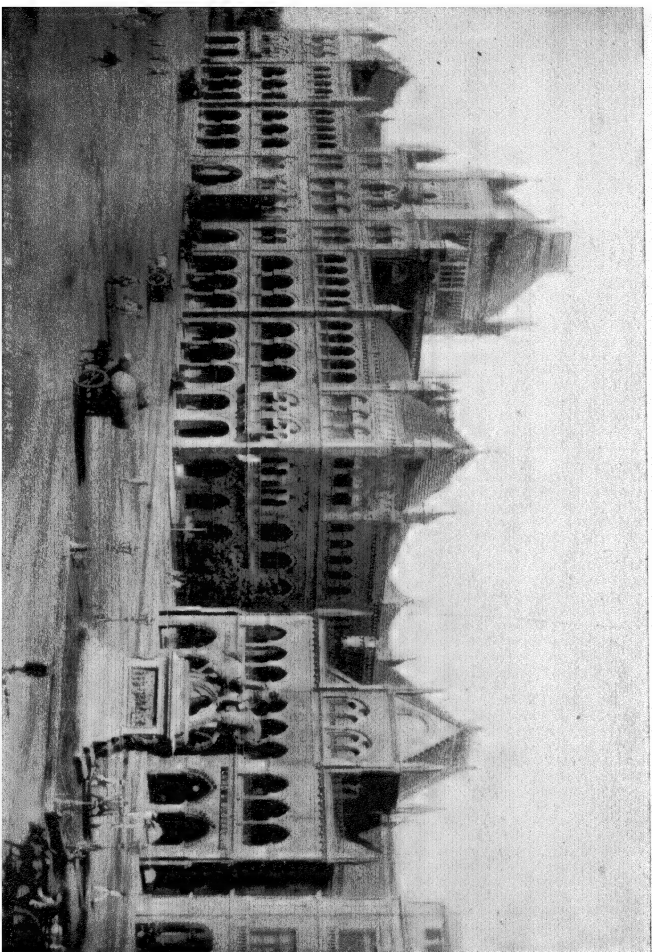
۴۱ تالار نطق برای عموم در بهمنی از بناهای سر کاوس جی چانگیر بارونت

SIR COWASJEE JEHangIR HALL.



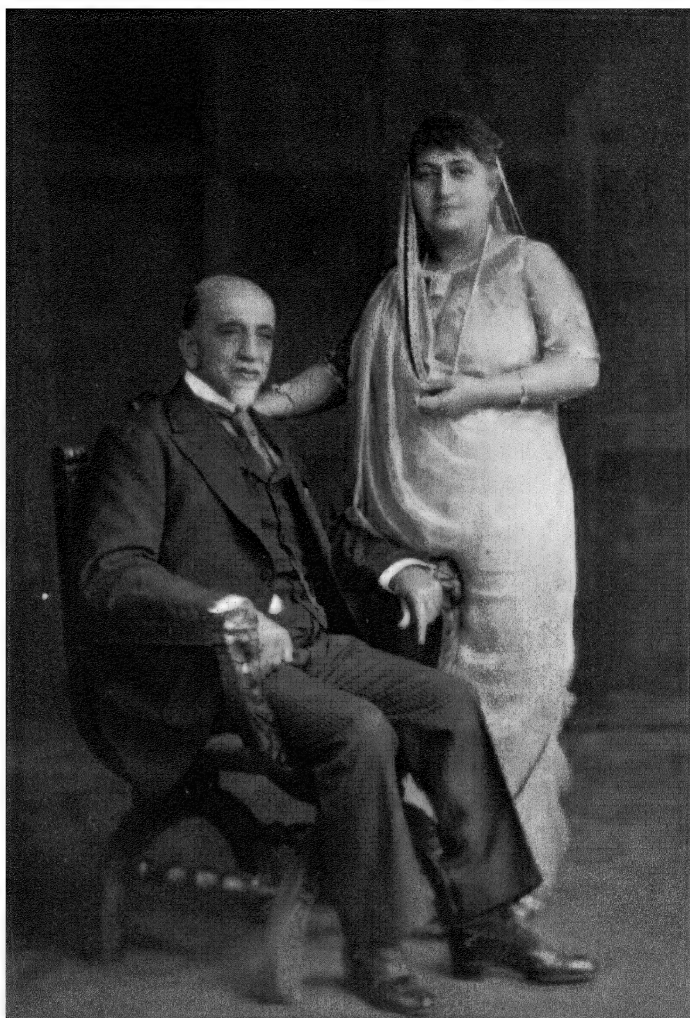
۴۲ عمارت دانشگاه کانس چي جهها لگير بارونست

THE UNIVERSITY HALL



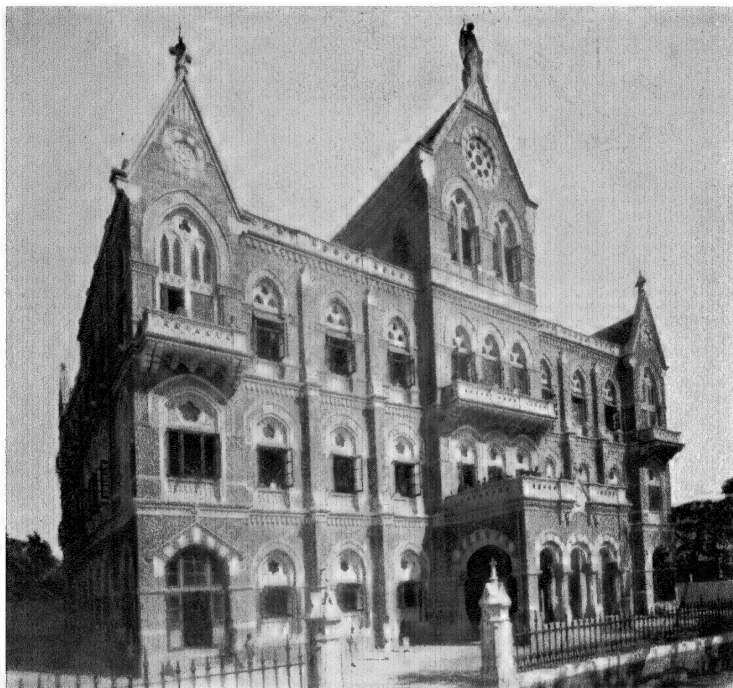
۳۴ عذر سر نذرک بمبئی از بسا چای پدرا گوس جی جها نگیر

THE ELPHINSTONE COLLEGE.



۱۴۴ خانم سرو کاوس جي جهانگیر مارونٽ کمر ددسمگبيري
 کردن از مي نرايان و همعرايي نمودن با بيدچارگان
 معروف اند و شوهرشان آدای سرو کاوس جي
 چيانکير پسو کاوس جي جهانگیر بارونٽ

SIR COWASJI AND LADY JEHANGIR (PRESENT BARONET)



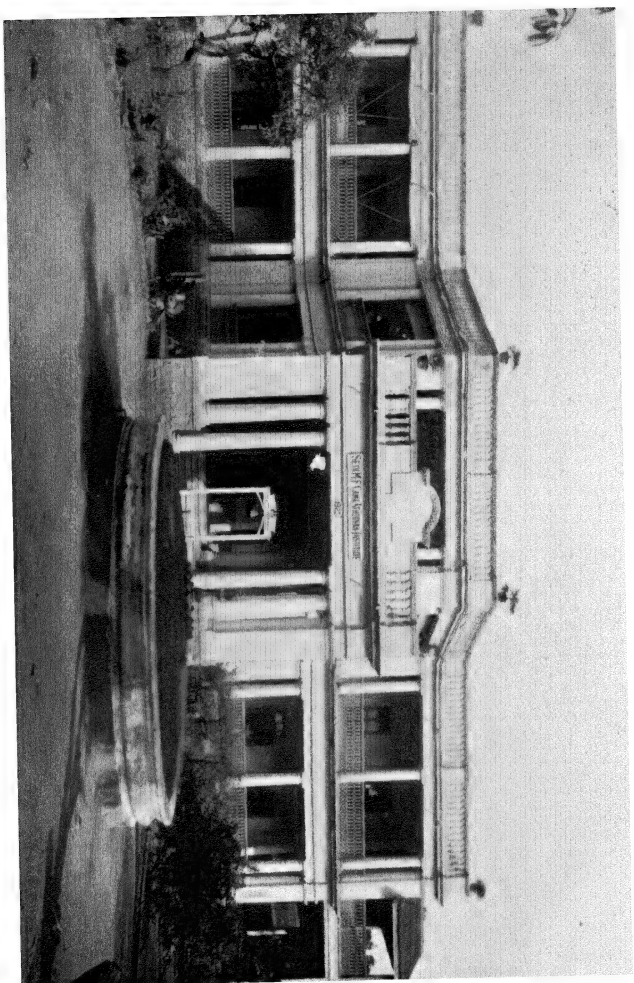
۴۵ مدرسه تجارت از بناهای بهرام جی جی باهای

BYRAMJI JIJIBHOI CHARITABLE INSTITUTE



۱۴۱ خیابان و خانراہی پارسیان در بمبئی

PARSI COLONY AT DADAR, BOMBAY



۱۳۷ مدرسہ اثربانان در فریدیک بمبئی موسس آن مہربان جی کامر *

CAMA ATHORNAN INSTITUTE.



۲۸ مہونان جي ھنوچھري گامر مونس مدرسر ايربانان
دراندري نردیک بمبئي

MERWANJI MUNCHERJI CAMA.



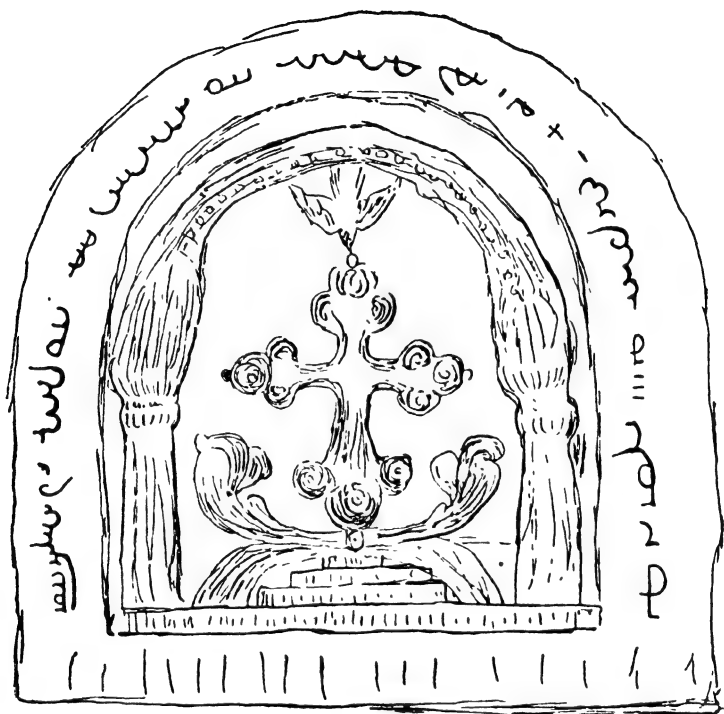
بلد یر دہلی بود از یر تو او اور بلدی شهر رونقی گرفت و موسس بانک مرکزی ہندوستان *

STATUE OF SIR PHEROZESHAH MERWANJI MEHTA



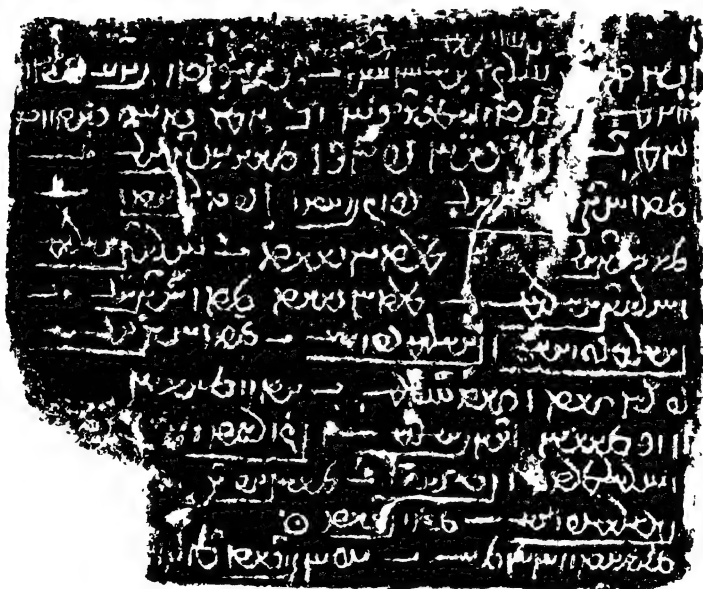
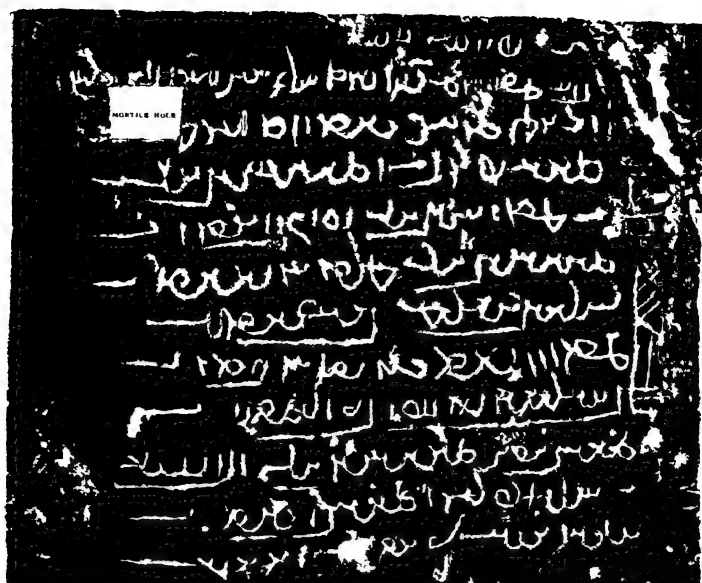
۵۰ بانک مرکزی هندوستان آر بناهای سرعبروزشاه مهران جی متا

THE CENTRAL BANK OF INDIA.

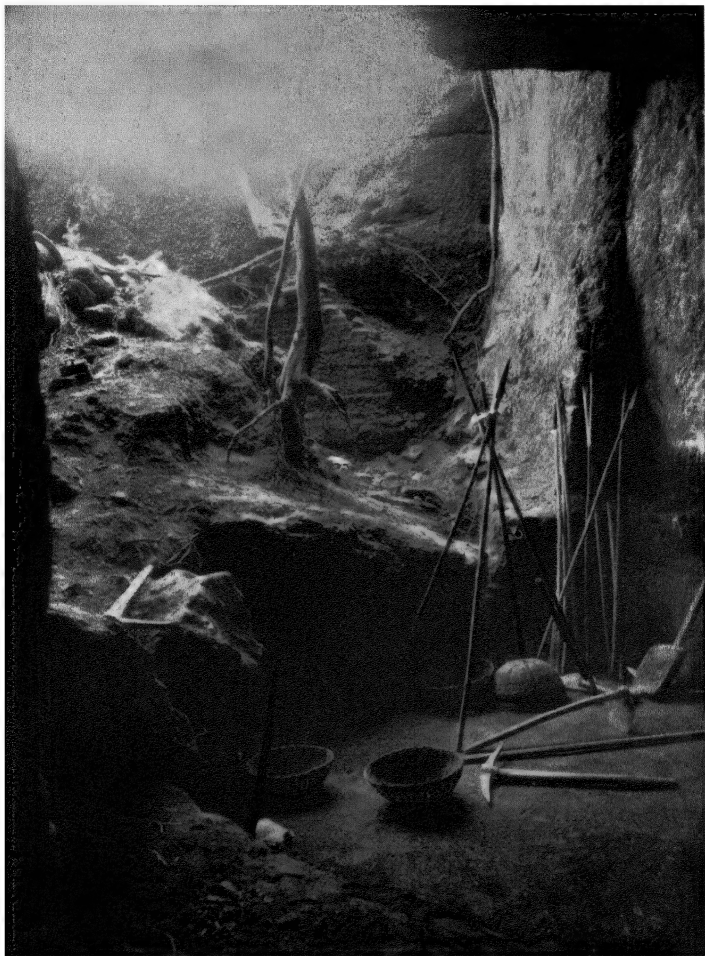


۵۱ کتیب بر بلوی در روی صلیب اریسویان گلدانی کر در
 ماد راس موحود است

PAHLAVI INSCRIPTION ON CROSS IN SOUTHERN INDIA

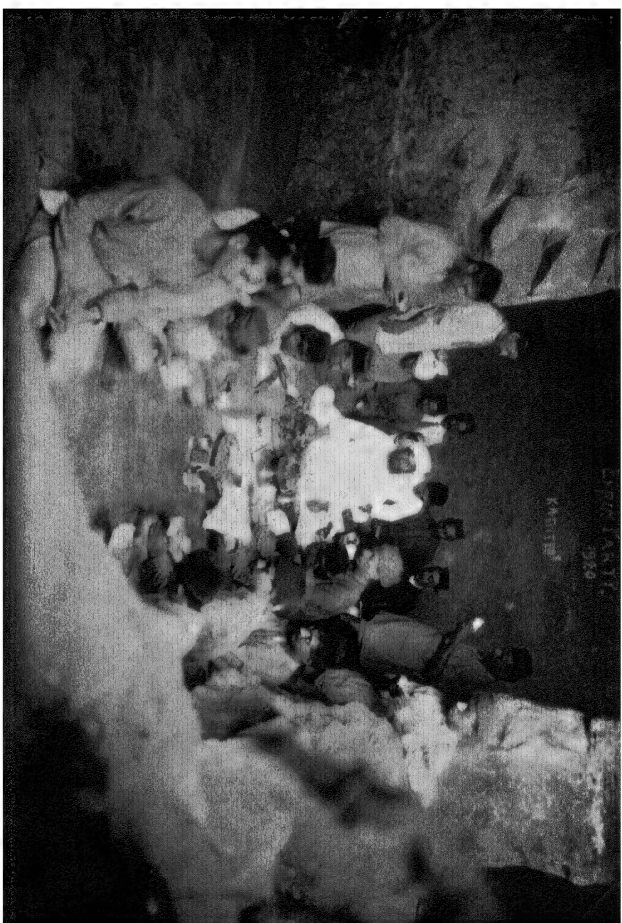


۵۲ یادگار مہلوی نارسمان در عمار کمبری کمر در جزو
تاریخچہ مهاجرت از آن صحت مند



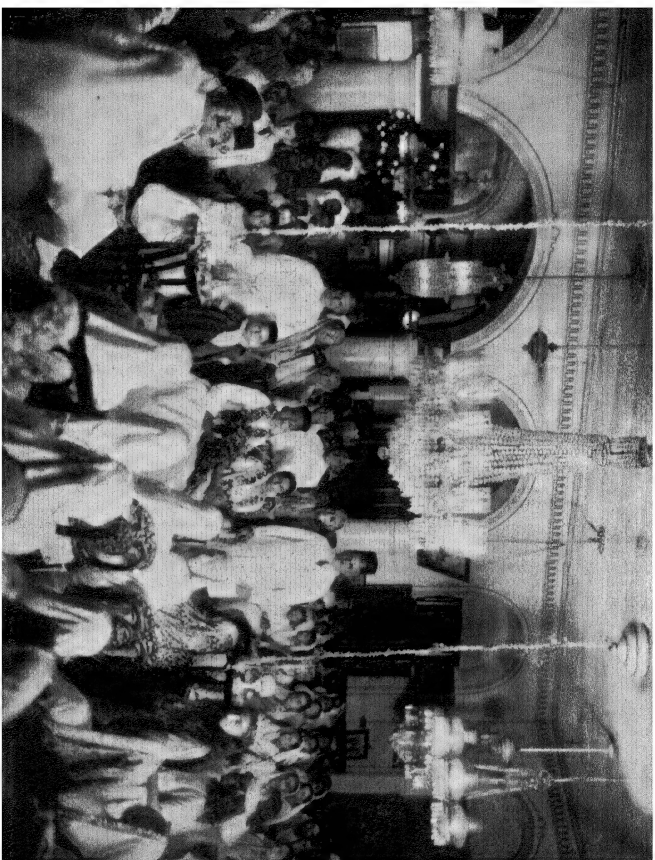
۵۳ غار کوه بهاروت در آنجا یکم آتش مقدس ایران‌شاه
در مدت دوازده سال پس از افتادن ساجان
بدست مسلمانان موقوفه ماند

A CAVE FOUND AT BAHBUT WHERE FIRE IRANSHAH WAS KEPT



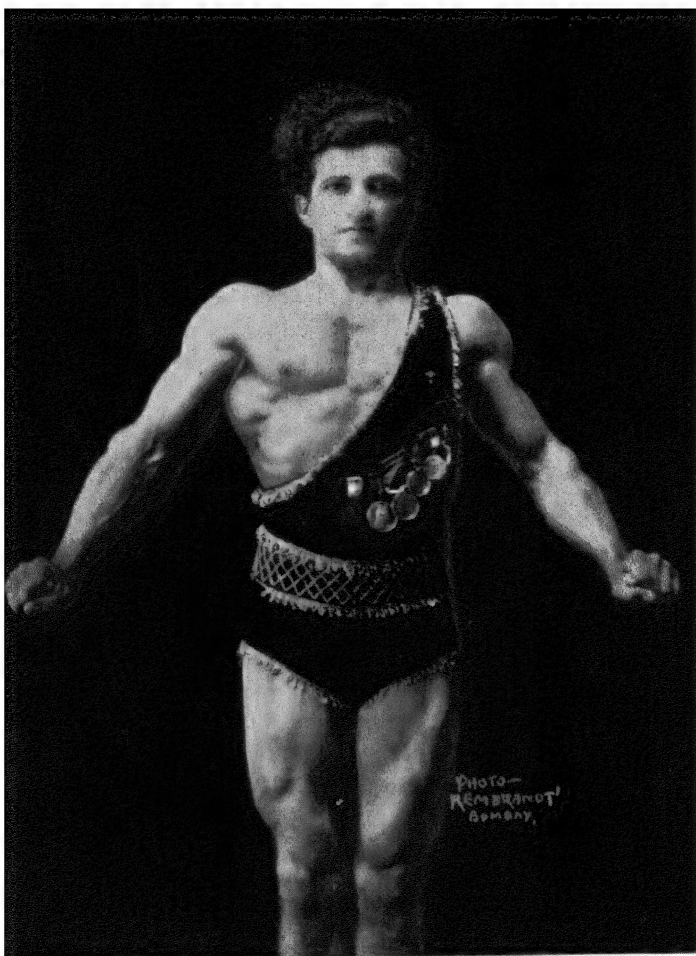
آتش مهرگان جشن آتش اعراسناده از طرف
 یارمهرگان آراستہ شد *

JASHAN CEREMONY IN THE CAVE POUND AT BAHIRUT.



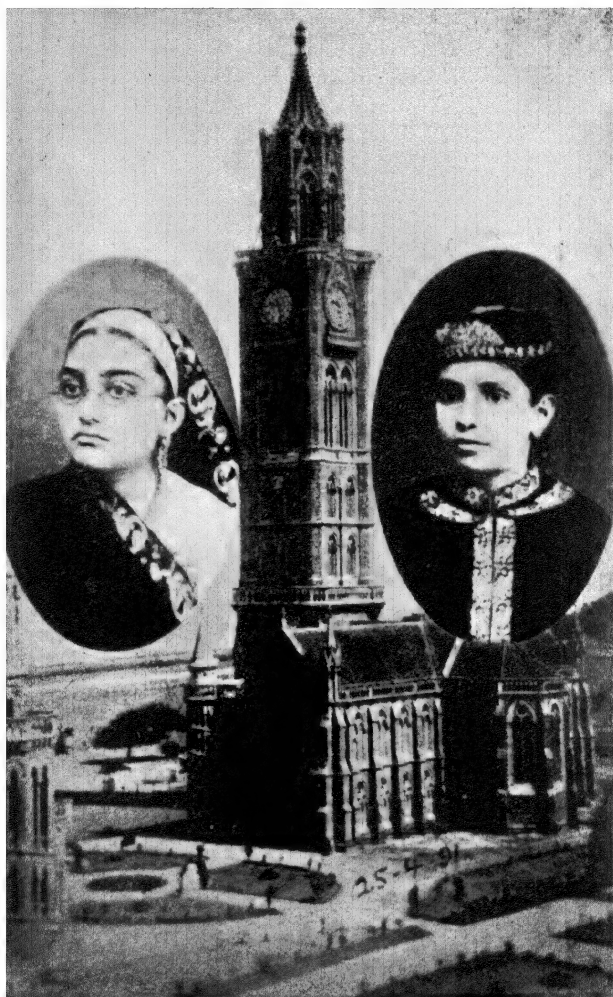
جسٹین عزیزسی داریسیان

PARSI MARRIAGE CEREMONY.



۵۶ تمہورٹ سرکاری بکے از ور زشگران باری

MR. TEHMURAS SARKARI, A WELL KNOWN ATHLETE



۵۷ دو دختر یکم برای حفظ ناموس خود را از برج دار
 الفدون پرت کردند یکی بچو بانو گودرز و دیگری فیروزه بانو
 کامدین بوده امت یکی بیست سال داشت و دیگری
 ۱۳ سال در سال ۱۸۹۱ میلادی در روز ۲۵ آوریل
 این حادثه وقوع یافت

MRS. BACHOORAI A. GODREJ.

MRS. PIROJBAI S. KAMDIN.

*Who to save their honor willingly threw themselves from
 the Rajabai Tower on 25th April 1891.*

(۵) دستور دکن در ارباب بهر دستور سنجان در ادبیات اوستا و پهلوی اطلاعات بسیار دارد هفده جلد از کتب دیگر تصحیح و تفسیر او و بدر اوست

(۷) دستور دکن کیفیاد آذربید نوشیروان پیشوای زرتشتیان در دکن و بوم و کلکته و مدرس ایشان بیزار حکومت همد شمس الامام لقب هستند نظریه‌های آبا و اجدادشان عنوان سرداری دارند در او و پهلوی متخصص است چند کتب پهلوی و بارید از پرنوایشان منتشر شد مابده زده بهمن یشت مینو خرد و کار نامک ارد شیر پاپان

۱۰ دادا باهایی نورورجی اول کسی است که از برای رستگاری هندوستان در انگلستان اقدامات نمود نخستین نماینده هندوستان در پارلمان لندن اوست موسس گنجره هندوستان است و در رئیس آن بود در ریاست اخیر خوبی موجب جنبش استقلال هندوستان شد در ۱۹۱۷ وفات یافت

۱۱ سر جمشید جی جی جی دایمی در تمام مغرب گجرات در هردی بهبهته نژاد مدرسه میجانی ساخت در بمبئی و بونه و صورت مدرسه بسیاری عالی توانمود نژادترین و ریاضخانه بمبئی یادگار اوست در سال ۱۸۵۷ وفات یافت

۱۸ سردینشاه بنیت اول کسی است که در بار کردن کارخانه بارچم بافی در هندوستان اقدام نمود از برای ستوران و ریاضخانه ساخت رنشی دختر گلستان نام بود که از نورمیدگان ایران بوده است از این جهت خانواده پقیته صحبت مخصوصی نسبت دایران دارد نبدیره او که دینشاه پقیته دوم باشد نه فقط یکی از بزرگان زرتشتیان است بلکه یکی از ایدرهای معروف هندوستان میباشد خواهر پقیته هماباد تمام زیب و زیور و جواهر خود را برای یثیمخانه دختران بمبئی داد

(۳۴) در کارخانه جمشیدپور آهن و فولاد ساخته می‌شود از برای کارگران مرتباً به وسیله توگراف و تپانور و زورخانه دارد دکان و بازار شهر بندر از بناهای جمشید تا قاصدیه شده که در چهارده سال پیش از این ساخته شده در موقع جنگ آلات ناریه ساخت تقریباً هزار و صد و پنجاه میل (۱۱۵۰) از بمبئی دور است و یزد در بانکلر Bangalore جنوب هندوستان یک موسسه علمی ساخت سه میلیون روپیه خرج آن شده

(۳۷) مدرسه اتریان در اندری نزدیک بمبئی مخصوص دستور و موند و پیرید زادگان است ادبیات و ستاره‌شناسی و علوم دینی کاملاً در آنجا آموخته می‌شود هر کدام از شاگردان که در آینده از علمای بزرگ شوند و بتوانند خدماتی از راه معرفت و علم به مردم رسانند از دو میلیون و نیم روپیه که دانی مدرسه وقف این کار کرده است معذرت کرده وقت را برای تحصیل معاش تلف نخواهند کرد موسس این مدرسه بانجی گاما سرمنوچه را است مدرسه این را در بوداکی نیت را نگارنده دیدم در باکتری و نظم و ترتیب و حفظ الصبح و ورزش مثل یکی از مدارس اروپایی متقدمین است مخصوصاً از دیدن شاگردان این مدرسه با کلاهای بلند سفید که از روی حیاریهایی قدیم ایران برداشته اند بسیار خورسند شدم اتریان یعنی پدشوی دین (هود) دو سال از دانش مدرسه میگذرد

(۳۹) سردرور شاه مدایکی از ایدرهای نامی هندوستان بود چهار بار رئیس دادیه شهر بمبئی شد و یکی از ارکان مهم دادیه این شهر بود از پرتو کوشش چهل ساله سردرور شاه مقامی که بمبئی صورت تمدنی گرفت ایام بهترین گردشگاههای شهر داسم اوامست در مداست هندوستان عنوان مهمتی داشته است دوبار رئیس گذرگاه هندوستان بود

در قمام همدوستان معروف بود به پادشاه بی قاج انگلیسها
اورا شیر میخواندند در سال ۱۹۱۵ میلادی وفات یافت

(۵۵) شرح نفاذ بردن بارسیمان بکوه بهاروات در جزو تارکچه
مهاجرت بدان شد

کوه مذکور ۱۷۶۰ بی بلنداشت و فوسخ و نیم سطح آن میباشد
در سال ۱۹۲۰ آقای کیشسرو فیثرو منوچهر مسانی با همراهی
بست و شش نفر از بارسیمان جوان و ورزیده برای کشف محل
آتش مقدس ایران شاه بکوه مذکور شتافتند پس از نازده روز
کوشش و کار غاری که در قله کوه آرامگاه آتش مقدس بود و
درختهای کهن سال راه آن را مسدود نموده بود پیدا کردند
از آنرا آن شادمانی نموده بودند آن مراسم دینی نجای آوردند
ابن دستم جوانان ورزیده امیدوارند که روزی در ایران
در عارشاپور نزدیکی کاررون کشفیات تاریخی نمایند
و این راه بوطن قدیم خود خدمات شایان کنند

